

جغرافیای تاریخی مرغاب - مرو و مروالروء

نوشته: الهامه مفتاح

جغرافیای تاریخی علمی جوانتر از علم جغرافیاست. اگر جغرافیدان ناچار است به گذشته نظر بیاندازد تاریخه عوامل جغرافیایی امروز را به نحو شایسته تری دریابد، محقق جغرافیای تاریخی ملزم به تفحص در ادوار گذشته دورتری است. جغرافیای تاریخی خود علمی است مستقل که در مرز بین تاریخ و جغرافیا قرار گرفته است و جغرافیای تاریخی را باید به معنای مطالعه و بررسی جغرافیای یک منطقه در دورانهای مختلف گذشته دانست و اینجاست که تفاوت عمده بین جغرافیای زمان حال که برمبنای روابط مکانی استوار می گردد، با جغرافیای تاریخی که در آن عامل زمان نقش مهمی برعهده دارد، روشن می شود. دائرةالمعارف کی به چنین استنتاج می نماید که:^۱

«میان جغرافیاهای تاریخی، سیاسی و اقتصادی و همچنین بین آنها با رشته های دیگر جغرافیا، ارتباط بسیار نزدیکی مشابه روابطی که بشر را با زمین مرتبط می سازد، موجود است.»^۱ دائرةالمعارف لاروس این موضوع را به سکوت برگزار کرده و دایرة المعارف بریتانیکا می نویسد:

«مفهوم جغرافیای تاریخی، شرح تغییرات عوامل جغرافیایی است در طول

۱. کی به Quillet، چاپ پاریس، ۱۹۵۵، ص ۲۳۰۶.

در مبحث جغرافیای تاریخی، اصل جغرافیاست نه تاریخ و مواد و مصالح مورد بحث در آن عوامل جغرافیایی هستند، نه مواد تاریخ. با توجه به تعاریف مختلفی که از جغرافیای تاریخی در دست است باید گفت که جغرافیای تاریخی یک شهر و یا یک ناحیه عبارت است از شرح موقع جغرافیائی آن شهر و ناحیه، تاریخ احداث شهر، ذکر آثار و بناهای تاریخی، تاریخ حوادثی که در آن شهر و ناحیه روی داده است و در نهایت، تراجم احوال شعرا و نویسندگان و علما، و بدین ترتیب شرح کلیه تغییرات و نظورات جغرافیایی یک ناحیه به مفهوم اعم آن در طول تاریخ مورد بحث قرار می گیرد.

تحقیق دربارهٔ واحه مرو، مرغاب و جغرافیای تاریخی این منطقه با عنایت به تعاریف فوق از جغرافیای تاریخی، این الزام را بر می انگیزد که توضیحی دربارهٔ تقسیم بندی نواحی مختلف زمین ارائه شود و مشخص گردد که مرو، مستقر در خراسان بزرگی بود که در اقلیم چهارم قرار داشت. و سپس مرغاب شریان حیاتی واحه مرو و انشعابات آن معرفی گردد؛ آنگاه مرو و مضافات آن و موقع جغرافیایی هر یک بیان شود.

اقلیم چهارم^۲: اقلیم از لغت یونانی کلیمه Klima و اصلاً به معنی خمیدگی و انحنای بوده و اصطلاحاً به معنی تمایل و انحراف ناحیه‌ای از زمین نسبت به آفتاب است. هر اقلیم منسوب به یکی از سبعة سیارات است و قطعه، مملکت، کشور و ناحیه‌ای از عالم که از لحاظ آب و هوا و سایر اوضاع و احوال طبیعی از منطقه و قطعه دیگر جدا باشد را شامل می شود. پیشینیان کلیه خشکیهای عالم را به هفت قسمت تقسیم کرده و هر قسمت را اقلیم نامیده‌اند. اقلیم چهارم «مبدأ آن موضعی است که روز آن چهارده ساعت و ربع ساعت باشد و عرض سی و سه و نصف و ثمن درجه و وسطش موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف ساعت باشد و عرض سی و شش درجه و خمس و سدس درجه و آخرش موضعی است که روز آن چهارده ساعت و نصف و ربع

۲. بریتانیکا، ج ۱۰، ذیل کلمه «جغرافیا».

۳. نام فارسی اقلیم چهارم خورشاد است، چه آن را به خورشید نسبت دهند و رومیان به مشتری منسوب دارند. ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی الرومی البغدادی، معجم البلدان، ج ۱، انتشارات اسدی، تهران، ۱۹۶۵، ص ۳۲.

ساعت و عرض اندکی کمتر از سی و نه درجه و عشر درجه کم. پس وسعت اقلیم چهارم پنج درجه و هفده دقیقه است تقریباً.^۴ اقلیم چهارم از سرزمین تتری و کناره دریای زرقیا و تولی آغاز می شود^۵ و به عبارت دیگر ابتدای آن از مشرق بر دیار چین و ختا و ختن و تبت و جبال کشمیر و بدخشان گذشته بر وسط بلاد ترکستان و طخارستان و خراسان و کرمان و عراق عجم و دارالمرز آذربایجان و ارمینیه اصغر و دیار بکر و شمال بلاد شام گذشته و بحر روم را عبور نموده و جزیره قبرس و شمال مصر و از بلاد جزایر مغرب و اندلس در ساحل بحر اعظم منتهی می شود. چون این اقلیم در وسط معموره اتفاق افتاده، هوایش قریب به اعتدال شده، لهذا شکل مردم آن کشور معتدل و خلقتاً و خلقاً در سیرت و صورت احسن و اجمل باشند. انبیای عظام و اولیای کرام و حکمای هوشمند و علمای خردمند، از این کشور ظهور یافته‌اند.^۶

مقدسی روایتی از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس آورده که گوید: «بر شماست که بر خراسان روی آورید، که شمار ایشان بسیار، استواری ایشان آشکار، سینه‌هایشان باز، دل‌هایشان پاک است. هنوز هوسها ایشان را دسته بندی نکرده، نحله‌ها میان‌شان جدایی نیفتاده، فساد در ایشان رخ نه نکرده است»^۷.

کلمه خراسان مرکب از اسم «خور» (خر) یعنی آفتاب بوده و بلاشک مفهوم مشرقی را افاده می کند و «آسان» را به طالع معنی می کنند و خور آسان را به آفتاب طالع ترجمه نموده‌اند.^۸

۴. ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۳.

۵. شمس الدین محمد بن ابی طالب انصاری الدمشقی، نخبه الذهب فی عجائب البر والبحر، ترجمه سید حمید طبیبیان، فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۸، ص ۲۹.

۶. حاجی زین العابدین شیروانی، ریاض السباحه، تصحیح ربانی، کتابفروشی سعدی، ۱۳۲۹، ص ۱۶، و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۶، و یاقوت، معجم البلدان، ص ۳۲، و ابن حوقل صور الارض، ترجمه جعفر شعار - بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۱۶۲، و زکریا محمد بن القزوی، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، ۱۳۸۰ هـ، م، ۱۹۶۰، ص ۲۸۳.

۷. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱، ص ۴۲۶.

۸. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۰۸ و ابی عبید عبدالله بن عبدالغزیز البکری الاندلسی، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ج ۱، قاهره، ۱۹۴۵، م، ص ۴۸۹.

در اوایل قرون وسطی ایرانیان نقاط شرقی مملکت خود و مناطق مجاور آن را خراسان نامیده‌اند و جهت دیگر را که مغرب است «خوروران» (خربران) به معنی آفتاب نشست (غروب خورشید) و جهت سوم را که شمال است باختر و جهت چهارم را که جنوب است نیمروز نامیده‌اند.^۹

در آثار جغرافیا و تاریخ نویسان یونانی که مخصوصاً بعد از سقوط دولت هخامنشی و لشکرکشی اسکندر بر سراسر مشرق زمین اطلاع حاصل کردند، ذکری از این نام دیده نمی‌شود. در دوره هیاطله نام خراسان به معنی مشرق زمین یا کشور آفتاب طالع به میان آمده، و در اثر سلسله جنگهای واقع بین هیاطله و فارسینان (ساسانیان) کلمات خور آسان و خوروران مورد استعمال یافت. بدین ترتیب ماوراءالنهر را نباید در شمار خراسان دانست.^{۱۰} در تألیفات جغرافیا نگاران عرب و قرون وسطی خراسان در اقلیم چهارم منسوب به آفتاب ذکر یافته است^{۱۱} و به طور کلی تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند، خراسان اطلاق می‌گردیدند. خراسان یا کشور آفتاب طالع در دوره‌های مختلف در شرق و غرب و شمال و جنوب شامل اراضی مختلفی می‌گردید. درباره اینکه خراسان درازمنه قبل از اسلام شامل چه سرزمینهایی بوده است اسناد زیادی موجود می‌باشد. هر تسفلد در شرح کتیبه پایکولی، حدود خراسان در عهد ساسانیان را چنین ذکر کرده است:

«دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوههای البرز، گوشه جنوب شرقی بحر خزر، دره اترک، خطی مطابق راه آهن ماورای خزر تا لطف آباد، خطی که از صحرای تجند و مرو گذشته و در زیر کرگی به جیحون می‌رسد. موافق مسکوکات سکایی - ساسانی که به دست آمده، این خط سرحدی از قتل سلسله جبال حصار گذشته به پامیر می‌رسیده و از آنجا به سمت جنوب مایل گشته و به امتداد قطعه‌ای از جیحون - که بدخشان را در میان گرفته - سیر کرده به قله هندوکش می‌رسیده است. از آن نقطه خط سرحدی

۹. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۳۰.

۱۰. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲ ص ۴۰۹.

۱۱. مقدسی در احسن التقاسیم خراسان را در میانه اقلیم پنجم ذکر کرده است. ج ۱، ص ۸۹.

* خراسان را به صورت خور آسان نوشتن در کتب قدیم متداول بوده است از جمله در

مجموع التواریخ و القصص.

به سمت مغرب برگشته و در امتداد هند و کش و ملحقات آن به جنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب ترشیز و خاف، قهستان را قطع کرده، باز به دروازه‌های کاسپین می‌پیوسته است.^{۱۲} جغرافی نویسان عرب از قبیل ابن خردادبه، اصطخری، ابن حوقل و مسعودی هر یک درباره وسعت خراسان مطابق وضع سیاسی و تشکیلات دولتی زمان خود حرف زده‌اند و یاقوت که بصیرترین جغرافیایان نویسان عصر اسلامی است و بلاد خراسان را قبل از یغمای مغول به چشم سر دیده می‌گوید:

«خراسان از آزاد ورد عراق و جویین و بیهق آغاز شده و آخر حدود آن به تخارستان و غزنه و سیستان و به کرمان و اطراف آن می‌رسد و دارای چهار ارباع است: اول ربع ایران شهر مشتمل بر نسا، بروجرد و قهستان و طسین و هرات و فوشنج و بادغیس و طوس و ربع دوم مرو و شاهجان و سرخس و نسا و ابیورد و مروالروذ و طالقان و خوارزم و آمل و بالای جیحون و ربع سوم که در غرب نهر و بین آن و نهر هشت فرسخ فاصله است، عبارت است از فاریاب و جوزجان و تخارستان علیا و خست و اندرابه و بامیان و بغلان و والج و رستاق و بدخشان و ربع چهارم ماوراءالنهر از بخارا تا شاش و سغد و فرغانه و سمرقند»^{۱۳}

مورخ ارمنی موسی خورنی * (قرن پنجم میلادی) فلات ایران را به چهار کوست (ناحیه) تقسیم کرده است که عبارتند از: کوست خوربران در مغرب - کوست نیمروز در جنوب - کوست خراسان (خور آسان) در مشرق و کوست کاپکوه (قفقاز) در شمال. همین شخص کوست خراسان را از همدان و کومش تا مروروت (مرو رود) و هرو و کاتاشان (هرات و پوشنگ) بژین (افشین غر جستان) تالکان (طالقان) گوزگان، اندراب

* موسی خورنی، یکی از مورخان و جغرافی نگاران بنام ارمنستان در روزگار ساسانیان است که در سال ۴۰۵ یا ۴۱۰ میلادی در ده خورنگ از استان تارون در غرب ارمنستان پا به عرصه وجود گذاشت و بقول ارامنه خورناتسی لقب یافت و در سال ۴۹۳ میلادی وفات یافت. به واسطه تبع کامل در تاریخ او را هرودوت ارامنه گفته‌اند از مهمترین آثار وی تاریخ ارمنستان است که اطلاعات داده شده توسط وی درباره تاریخ ایران بسیار ارزنده و گرانبها است. (برای اطلاع بیشتر راجع به موسی خورنی رک به: مقاله استاد دکتر عنایت‌الله رضا، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۲۴۹)

۱۲. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۱۵۸.

۱۳. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۰-۴۰۹.

وست (خوست) هروم (سمنگان) زمب (زم) پیروز نخجیر (در تخارستان) ورجان (والوالج) بهلی با میک (بلخ) شیری با میکان (بامیان) می داند.^{۱۴}

مؤلف آثار البلاد می گوید: «شرق خراسان ماوراءالنهر و غرب آن قهستان و قصبه های مهم آن مرو و هرات و بلخ و نیشابور است.»^{۱۵}

تقسیم خراسان به چهار قسمت و اداره آن به وسیله مرزبان در زمان ساسانیان را مؤلف زین الاخبار چنین آورده است: «وارد شیر مرخراسان را چهار مرزبان کرد، یکی مرزبان مروشایگان و دوم مرزبان بلخ و تخارستان، سوم مرزبان ماوراءالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و بادغیس»^{۱۶}

در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی نیز، خراسان به چهار قسمت یا ربع تقسیم می گردید و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع می گردید، خوانده می شد. پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود.^{۱۷} دومین ربع خراسان یعنی ربع مرو در امتداد مرغاب یا مرو رود واقع است.

مرغاب مهمترین رود تمام ناحیه است و به مراتب بیش از رودهای مجاور به طرف شمال جریان دارد. نام مرغاب (به ضم میم یا فتح میم) به معنی مرو آب است.^{۱۸} نام باستانی این رود که یونانیان آن را به صورت «مرغ» نقل کرده اند، مدت درازی در دوران اسلامی محفوظ ماند. مرغ به احتمال قوی به معنی نوعی علف بسیار سبز و چمن است. نام پارسی این رود در آغاز مرغاب (رود مرغ) بوده است و نام محل از نام رود پدید آمده است.^{۱۹} در کتیبه های پارسی باستانی مرگوش (مرغوش) و در تألیفات یونانی مرغیانه

نقل شده است و برخی بر این عقیده هستند که این رود منسوب به ناحیه مرغاب است که از آنجا بیرون می آید. بطلمیوس مرغ (مرغاب) را شاخه ای از اکس (آمودریا) شمرده است.^{۲۰} اصطخری بر معنی مرغاب تأکید کرده می گوید: «این رود را مرغاب یعنی آب مرو گویند.»^{۲۱} درباره سرچشمه مرغاب نظریه های متفاوتی وجود دارد. گروهی بر این قولند که ابتدای مرغاب از آن سوی بامیان است.^{۲۲} و بامیان بر کوه واقع گردیده و گویند که نهری بزرگ در نواحی آن جاری می شود و از آنجا به غر جستان می رسد.^{۲۳} برخی سرچشمه مرغاب را از غر جستان دانسته اند و غر جستان در اصل غر جستان بوده و معنی آن کوهستان است زیرا غرش یعنی کوه.^{۲۴} اگر غر جستان را به معنی کوهستان قبول کنیم - که با اوضاع طبیعی آن نیز تطبیق دارد - می تواند سرچشمه مرغاب باشد. قولی دیگر درباره مرغاب وجود دارد که این رود از کوهستان غور واقع در شمال شرقی هرات سرآزیر می شود،^{۲۵} بعد از مرو کوچک که همان مرو رود است، می گذرد و از شمال آن گذشته به مرو بزرگ (مرو شاهجان) می رسد و از آنجا شاخه هایی چند پیدا کرده سپس آبش در ریگستان بیابان غر فرو می رود.

قسمت اعظم آب مرغاب به مصب آن می رسد. رود مرغاب که آن را مقدسی «مروین» نامیده است،^{۲۶} تا مرو علیا (مرو بالا یا مروالروذ) کشیده می شود و سپس به سوی مرو سفلی (پایین) می پیچد و چون به فاصله یک مرحله (چهار فرسنگ) آن می رسد به یک دره بزرگ می ریزد که این دره به نام دره مرو رود معروف است.^{۲۷} مدخل دره به طول ۱۴ میل است و در یک فرسنگی شهر مرو رود واقع شده است. نخستین

20. Markwart, *Sharestanha-ye-Iran*, Roma, 1931, p. 45.

۲۱. ابواسحق ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۷.
 ۲۲. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۱۴؛ انصاری، نخبة الدهر، ص ۱۷۹، حافظ ابرو، ص ۳۵.
 ۲۳. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۸۳، ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۴۱.
 ۲۴. قزوینی، آثار البلاد، ص ۴۲۵؛ حافظ ابرو، ص ۳۸؛ حدود العالم من المشرق الى المغرب، مقدمه بار تولد، حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، کابل ۱۳۴۲ ص ۳۶۶.
 ۲۵. گئی، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷، ص ۴۲۳.
 ۲۶. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۸۴.
 ۲۷. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۱۴.

۱۴. تاریخ تمدن ایران، برخی از مستشرقان اروپا، ترجمه جواد محبی تهران، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۳۲.
 ۱۵. قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۶۱.
 ۱۶. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۲۲.
 ۱۷. قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۶۲، و بافتوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۰۹، و شیروانی، ریاض السیاحه، ص ۱۴، و انصاری نخبة الدهر، ص ۳۷۹.
 ۱۸. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰.
 ۱۹. شهاب الدین حافظ ابرو و نهروی، جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان هرات، به کوشش مایل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۴.

جاهایی که مرغاب از آن می گذرد، لوکرین^{۲۸} خوزان^{۲۹} و قرنین^{۳۰} است و به جهت قرار گرفتن لوکرین و خوزان در منطقه مرورود (مرو کوچک) باید گفت که مسیر رود مرغاب پس از مرو کوچک به سوی مرو بزرگ (مرو شاهجان) یعنی به طرف شمال می رود. * بلاذری گوید: «مرغاب نهری است که به مروالروذ می ریزد و سپس در ریگزار فرو شده، آنگاه در مرو شاهجان نمایان می شود.»^{۳۱} آب مرغاب قبل از اینکه به مرو شاهجان برسد به وسیله سد بزرگی که از چوب بنا شده است، محصور می شود مقدسی در توصیف این سد می گوید:

«و چون مرغاب به فاصله یک مرحله [مرو شاهجان] مرو پایین می رسد به یک دره بزرگ می ریزد که از دوسوی با بندی شگفت انگیز از چوب بسته شده و آب به بالا آمده تا به سرریز می رسد و به سوی مرو کشیده می شود. فرماندهی نیرو مندتر از فرماندهان دیگر با ده هزار مرد مزدور، نگهبان آنند که مبادا شکسته شود. تقسیم بندی آب بهتر از آنچه در اینجا هست، نمی توان دید. از سازنده این بخش بندی آورده اند که می گفت: از عدالت چیزی فرو نگذاردم و هر گونه داد را به کار بستم. برای سنجش آب، لوحی در آنجا نهاده اند که به درازی آن خطهای افقی هست. پس هرگاه آب تا خط شصتم بالا آید، سال حاصلخیز خواهد بود، مردم خوشحال شده آب سنج های دیگر را برمی دارند

۲۸. لوکرین یا لوکر، قریه ای است بر کنار رود مرغاب نزدیک پنج ده، یا قوت معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲۹. خوزان، از روستاهای پنج ده مروالروذ می باشد. یا قوت معجم البلدان، ص ۷۴۳.

۳۰. قرنین یا برکدز، مرز بین بلوکات مرو علیا و سفلی می باشد، یا قوت معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۱.

۳۱. احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ترجمه مقدمه و تحشیه محمد توکل، نشر نفقه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۵۶۵-۵۶۶.

* به هنگام بررسی مسیر رودخانه ها، بخشی ابتدایی جریان رود را بخش علیای رود و قسمتهایی را که به مصب رود نزدیکتر می باشد بخش سفلی رود نامگذاری می کنند. رود مرغاب مانند نیل از جنوب به طرف شمال جریان دارد؛ و لذا ابتدا به ناحیه مروالروذ وارد می گردد و از این جهت مرو رود (مرو کوچک) به مرو علیا یا مرو بالا معروف گردید نه اینکه مروالروذ در بالا قرار داشته باشد و سپس مرغاب به طرف شمال جریان یافته به مرو بزرگ (مرو شاهجان) می رسد و لذا مرو شاهجان به مرو سفلی معروف شده، زیرا در کرانه سفلی رود مرغاب واقع شده است. بدین قرار از لحاظ موقعیت جغرافیایی باید توجه داشت که مروالروذ در جنوب مرو شاهجان واقع گردیده است.

و هرگاه در خط ششم بماند خشک سالی است.»*

تقسیم گاه آب در قریه زرق واقع بوده که نهر زریق نیز از آنجا شروع می شود. هر محله و کوچه حصه ای معین از آب داشتند، و این سهم به وسیله تخته هایی با سوراخهایی با یک اندازه معین نه کم و نه زیاد تعیین می گردید. اگر آب زیاد بود به طور مساوی به سهم همه افزوده می گشت و اگر کم بود از سهم همه کاسته می شد و هیچ کس بر دیگری برتری نداشت.^{۳۲} گردیزی می گوید:

«در نیم فرسخی شهر مرو، جایی بود که آن را بخش آب (مقسم ماء) می گفتند در اینجا در مقابل جریان آب جویهای کوچکی از چوب ساخته بودند که هر جوی به سمتی می رفت و هر قسمت آب مساوی از دریا گرفت و اگر آب این نهر کم بود هم باز آب کم به تساوی تقسیم می شد. این بخش آب مرو، امیر خاصی با مرتبتی بزرگ داشت که ده هزار نفر در تحت امرش بودند و تنخواه ایشان هم از این ممر بود.»^{۳۳} متولی این آب امیری مستقل بود که حرمت بسیار داشت و دیوان رود * (دیوان آب) تابع او بوده است. مقدسی درباره جایگاه آب سنج می گوید:

* در صفحات بعد توضیح کافی درباره این دیوان خواهد آمد.

«جایگاه آب سنج در یک فرسنگی شهر در یک استخر گرد است. مسئول سنجش، گزارشهای آن را با برید ویژه به دفتر رودخانه می رساند و از آنجا پیامبران گزارش را به شاخه های دیگر رودخانه می رسانند تا آب را بر پایه اندازه تازه بخش بندی کنند. در نخستین جایگاه بخش بندی چهار صد شناگر شبانه روز آماده هستند، چه بسا در سردترین هوا نیازمند شنا شوند، در این هنگام بر تن خود شمع مالیده روزانه مدتی به اندازه توان خویش بر روی چوب رفته خاشاکها را گرد می آورند. هنگامی که من در

۳۲. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۱.

۳۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۷.

* مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲ ص ۴۸۴؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰؛ بار تولد، معتقد است که این مطالب مربوط به سد زریق در ناحیه بخش آب است نه مربوط به سد مرغاب. حال آنکه توصیف بعدی مقدسی مربوط به جایگاه آب سنج در آب (بخش آب) می باشد و توصیف بالا درباره سد مرغاب صحیح تر به نظر می رسد. رک: به. و. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۷۰.

نیشابور بودم، بند آسیب دیدم و مردم متحمل هزینه گزاف شدند.^{۳۴} بنا بر مآخذ، سد مرغاب را آنقله نام گذاشته بودند.^{۳۵} تأسیسات مرغاب برای تقسیم آب و دواوین مربوط به آن بیشتر مربوط به قرن چهارم است. از مهمترین این دواوین دیوان آب (دیوان الماء) را می توان نام برد که در این دیوان برای تقسیم آب و مقدار آن، دیوان جداگانه ای به نام دیوان کاست و فزود^{۳۶} وجود داشت و صورت مالیاتی که بر اراضی وضع شده بود، بر اساس مقدار سهم آب هر یک مشخص می گردید. در این دیوان واحد قیاسی مقدار آب را سوراخی معین کرده بودند که طول و عرض آن به اندازه یک جو (شعیره) بود و این مقدار را بست می گفتند و هر ده بست یک پیکال (فنگال یعنی فنجان) بود. منجربایی را که بالای مقسم آب، به صورت گودالی به طرف زمینی که از آب استفاده می کرد، می ساختند، الکوآجه می گفتند که این مجرا یا گودال تنها به هنگام زیاد بودن آب باز بود و در بقیه ایام سال بسته می شد.^{۳۷} یک واحد آبیاری را «بست آب» می گفتند، و در سال ۱۶۷ ه. ق. هنگامی که فضل بن سلیمان طوسی حکمران خراسان بود در مرو پنج هزار بست آب از مردم گرفته شده بود که این فضل آن ها را به مردم بازپس داد.^{۳۸}

فن آبیاری از عهد ساسانیان، نه تنها در بخشهای غربی قلمرو آن دولت، بلکه در نواحی شرقی آن - یعنی در حوضه مورد بحث ما، یعنی مرغاب و هیلمند به حد کمال رسیده بود و تأسیسات آبیاری مرغاب آنچنان تأثیری در اعراب کرد که یکی از نهادهای حفر شده در بصره را در قرن هشتم میلادی به نام مرغاب خواندند.^{۳۹}

۳۴. مقدمه می احسن التقاسیم ج ۲ ص ۵-۴۸۴.

۳۵. ابو عبدالله خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۶۹.

۳۶. اعراب نام این دیوان را معرب کرده الکسبوزد می گفتند، خوارزمی گوید: دیوانی است که خراج تمام کسانی که مالک آب هستند، در آن ثبت می شود، خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۶۹.

۳۷. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۶۹.

۳۸. گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۸.

۳۹. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۶۴ و یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۹، (نهر حفر شده در بصره را بشیر بن عبید الله بن ابی بکره حفر کرده است. بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۶، ص ۲۲۴.

سیستم آبیاری اوایل عصر اسلامی به سد مرغاب و نهادهای منشعب از آن خلاصه نمی شد، بلکه استفاده از آبهای زیرزمینی نیز رواج داشت. عملیات حفر قنوات و آبیاری مصنوعی در طی قرنها همچنان حفظ شده است و در اکثر بلاد و قراء و قصبات به وسیله کندن کاریز آبهای زیرزمینی را به کار گرفته اند. مردم این خطه در تشخیص آبهای زیرزمینی و کندن کاریز مهارت بسیار داشتند و گویند قهندز مرو که در قرن چهارم هجری ویران شده بود، و بر محل مرتفعی قرار داشت، به وسیله آب کاریز مشروب می شد.^{۴۰} نظام آبیاری ناحیه مرغاب فعالترین سیستم در ناحیه بود که در امر کشاورزی ناحیه اهمیتی اساسی داشت. احداث قنوات علاوه بر اهمیت کشاورزی، برای تأمین آب آشامیدنی شهر نیز مورد استفاده بود. آب از زیرزمین جریان داشت و آب هر یک از منازل را تأمین می کرد. آبی که روی زمین جریان داشت سیخ خوانده می شد.^{۴۱} و این آب بدون هیچ وسیله ای در روی زمین جریان می یافت.

از محل بخش آب در یک فرسنگی مرو، رود مرغاب به چهار نهر بزرگ تقسیم می شد که این چهار نهر به محلات و حومه شهر و دهات و قصبات اطراف مرو جاری می گردید که عبارت بودند از:

۱ = نهر هر مزفره = غربی ترین نهر منشعب از مرغاب می باشد که به جانب غرب روان بود. در کنار این نهر بناهای فراوانی وجود داشت و این نهر در انتهای حومه مرو جریان داشت. شهر هر مزفره (مسفره) در کنار این نهر، و به فاصله یک فرسخ در طرف چپ مرو شاهجان واقع بود، و نهر پس از مشروب ساختن این شهر کمی آن سوتر در ریگهای خوارزم فرو رفته و ناپدید می گشت.^{۴۲} این حوقل در قرن چهارم از وجود نهری بزرگ در ریگزار کشمیهن در یک منزلی مرو سخن می گوید که همان نهر هر مزفره است.^{۴۳} در کنار این رود در ۲۰۶ تا ۲۰۷ ه. ق. طاهر بن حسین، عمارتهای بسیاری ساخت و بگفته اصطخری وی می خواست تا بازارها و سرای امارت را نیز به این محل

۴۰. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰.

۴۱. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۷۰.

۴۲. اصطخری، مسالك و ممالك، ص ۲۰۶؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰؛ مقدمه می احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۸۵.

۴۳. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۱.

منتقل نماید و محله مشهور رأس الشبای نیز برکنار همین نهر آباد بود.^{۴۴}

۲ = نهر ماجان یا ماچان = این نهر به جانب شرق در جریان بود^{۴۵} از میان شهر و بازارها گذشته و از آن سوی شهر بیرون می رفت و در مرداب فرو می شد. قسمت عمده آب مرغاب به طرف این نهر کشیده شده و در مسیر رود در میان خیابانهای شهر پلهایی از زورق تعبیه شده بود که رود ماجان از زیر آنها عبور می کرد^{۴۶}. ماخان یا ماخوان از روستاهای بزرگ مرو و از این رود مشروب می شود و به عقیده یاقوت علت نامگذاری ماجان همین شهر بوده است^{۴۷} زندگی همیشه در کنار نهر ماجان با شور و جنب و جوش فراوان ادامه داشته است. قبل از اسلام در مسیر سفلی ماجان اقامتگاه مطران نسطوری برپا بوده است. به طور کلی مسیحیان در خراسان مراکز مهمی داشتند و شهرهای رام پیروز و ابیورد در حدود ۵۵۳ میلادی قلمرو نسطوریان شمرده می شد. با وجود اینکه مردم مرو و رود قبل از اسلام اغلب زرتشتی بودند، ولی مقر اسقف نسطوری در مرو بوده. در عهد استیلای اعراب نام این اسقف مروی، الیاس (الیجه) بود و مطران فرقه ملکائیه در مرو خراسان سکونت می کرد و مرو دومین مرکز مهم این فرقه بعد از بغداد در کشور خلافت بود. اینکه مطران مرو تا چه حد مهم بوده از سخنان بیرونی که مطران خراسان را به نام جاثلیق^{۴۸} می خواند، پیداست، ضمناً عده مسیحیان بسیار نبوده و بنابه گفته مقدسی در قلمرو سامانیان شمار یهودیان زیاد و مسیحیان اندک بوده است. در راهنمای (Ostsyriche Bischöfe) Guidi فهرستی از اسقفان نسطوری که در مجامع عالی روحانی سالهای (۶۷۷-۴۱۰ م) شرکت کرده بودند آورده شده و در آن خبری درباره اسقف شهر **Ṭarṭāṭ** ذیل سال ۵۵۳ م آمده که احتمالاً این شهر همان است که بعدها مرو نامیده شده است^{۴۹}، و چنان که گفته شد مسیر سفلی ماجان اقامتگاه مطران نسطوری بوده است. اصطخری در قرن چهارم از وجود مسجد

آدینه نو و سرای امارت و بازار و زندان و سرای آل بونجم (سرای آل ابی نجم) و آل ابومحیط در کنار این آب سخن گفته است^{۵۰}. و ما می دانیم که در زمان ابومسلم یعنی ۱۲۹ هـ. ق. زندگی در کنار نهر ماجان متمرکز بوده و مسجد جامع و بازار ابومسلم در کنار نهر خودنمایی می کرده اگرچه در قرن سوم یکی از حکام شهر خواست تا بازار و مسجد را به غرب محل یعنی به کنار نهر هر مزفره منتقل کند ولی فرصت اجرای نیت خود را نیافت و همچنان کرانه نهر ماجان محل استقرار مردم و حکام مختلف بوده تا اینکه مغولان تمام آن نواحی را ویران کردند.^{۵۱} در عهد سلجوقیان زمانی که خواستند حصارى به دور شهری که در آن زمان وجود داشته احداث کنند، حصار مزبور فقط مساحتی را که به وسیله نهر ماجان مشروب می گشته، در بر گرفته بود. این شهر همان ویرانه سلطان قلعه است و در واقع نهر ماجان سلطان قلعه^{۵۲} را از شمال به جنوب قطع می کرده است.

دو نهر ذکر شده هر مزفره و ماجان سمت مغرب گبر قلعه یا گرگالا (کافر قلعه) - گاوور قلعه - گئور - کله) را مشروب می ساختند. گبر قلعه قدیمترین خرابه های شهر قدیم مرو یا همان مرو دوران ساسانیان می باشد که وسعتی به مساحت ۴ ورست (که تقریباً معادل چهار کیلومتر مربع است) داشت و همین کافر قلعه در قرن چهارم هجری قمری، شهرستان یعنی شهر داخلی مرو بوده، ولی پس از مدتی اهمیت نظامی خود را از دست داد، و ارک شهر به حال خراب و ویران افتاد.^{۵۳}

۳ = نهر زریق یا زریق (زرق)^{۵۴} = از دروازه شهر یا (باب المدینه) می گذشت این رود از کنار ضلع غرب ویرانه گبر قلعه (گرگالا) گذشته و آب آن به شهر جریان می یافته و حوضها را پر می کرده. آب زریق به وسیله قنات (کاریز) به کهن دژ (قهندز) شهر که در محلی مرتفع قرار داشت، نیز، منتقل می شد. اصطخری می گوید:

۴۴. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶.

۴۵. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۶۷.

۴۶. سلطان قلعه در قرن دوم هجری ساخته شد و در قرن هفتم به دست مغولها ویران گردید (دائرةالمعارف اسلام)، ترکیه، ص ۷.

۴۷. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۶۵، دائرةالمعارف اسلام، ترکیه، ص ۷.

۴۸. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۸۵؛ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶؛ قزوینی، آثار

البلاد، ص ۳۶۲.

۴۹. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶.

۴۵. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۸۵.

۴۶. استرنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۲۴.

۴۷. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۸.

۴۸. بار تولد، گزیده مقالات تحقیقی، مقاله مسیحیت در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۰۲، (جاثلیق در لغت به معنی دهنتر ترسایان است).

۴۹. بار تولد، گزیده مقالات، ص ۱۹۷.

«رود زریق بر در شهر، و از این رود آبها به حوضها برند که مردم شهر بردارند و مسجد آدینه کهن بر این آب است و در پایان این رود، کوشکهای آل خالد بن احمد بن حماد است که میر بخارا بود.»^{۵۵}

یاقوت می گوید: «نهر زریق که در کنار آن مدفن بریده اسلامی از صحابه رسول اکرم (ص) واقع است به طوری که سمعانی در کتاب النصب ذکر کرده به تقدیم راه صحیح است و به قول حازمی بر کناره آن خانه احمد بن حنبل بود، لیکن اکنون نیست و رود مرغاب را نیز بدین نام خوانند.»^{۵۶} تقسیم گاه آب مرغاب در قریه زرق است و آن محلی است که نهر الزریق از آنجا آغاز می گردد و از این جهت نهر را زریق (زریق) می خوانند. در نخستین قرنهای اسلامی زندگی در کنار نهر زریق (زریق) به صورت شهرنشینی جریان داشته و جغرافی نویسان قرن چهارم هجری بیشتر از این نهر اطلاع داده اند که آغاز تأسیسات آبیاری مرو و مرغاب بوده است و مقتل یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در ۳۱ ه. ق.

۴ = نهر اسعدی خراسانی^{۵۷}: که محله باب سنجان (دروازه سنجان) در جنوب شرقی و بنی ماهان^{۵۸} و ابنیه مرزبان^{۵۹} را مشروب می ساخت و بوسیله این رود نیز شهر و روستاهای مرو آبیاری می شد.

۵۵. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶؛ (خالد بن احمد چندبار از طرف طاهریان حکومت هرات و مرو یافت و بعد والی خراسان گردید، سمعانی در کتاب انساب از او ذکر کرده و او را از رجال حدیث شمرده گوید که از ششصد نفر محدث بخارا اخذ حدیث نموده است. رکاب: ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۲۸.

۵۶. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۷۷.

۵۷. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۸۵.

۵۸. بنی ماهان = بعد از فتوحات اسلامی در داخل شهر مرو معبدی را به نام مسجد عتیق بر دروازه شهر ساخته بودند که آن را مسجد بنی ماهان می گفتند. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶.

۵۹. مرزبان که در کلنامه اردشیر بابکان مرزبان به معنی صاحب الثغر آمده مرکب از مرز + بان است و مرز در اوستا میریزو Merozu و در پهلوی مرز Mary به معنی سرحد یک کشور و بان از ادات حفاظت است و مرزبان حاکم و نگاهدارنده سرحد باشد. در سازمان اداری دوره ساسانیان مقارن ظهور اسلام، مرزبان یکی از ارکان مهم دستگاه بود. مرزبان حکمران ایالت بود و بعد از فتوحات اسلامی نیز این منصب وجود داشت و از جمله در زرننگ (سیستان) و هرات و مرو و سرخس و نیشابور و طوس و نواحی مختلف خراسان مرزبانان حکم می راندند. نام دیگر مرزبان کنارنگ است چه قبل از اسلام سرحد را کناره پادشاهی می گفتند.

با آگاهی که از شاخه های مرغاب یافتیم، نگاه دیگری به سد مرغاب می افکنیم. موجودیت شهر مرو بسته به وجود سدی بود که به سلطان بند معروف و به شهادت محل و موقع نهر مرغاب و ویرانه های گیر قلعه، آن را از ساسانیان به ارث برده بودند. سد مذکور چند مرتبه گاه به واسطه شدت جریان آب مرغاب و گاهی به دست فاتحین مرو که می خواستند شهر را به وسیله محرومیت از آب مجبور به تسلیم سازند، خراب گردیده است.^{۶۰} جغرافی دانان قرن چهارم تنها از بخش آب اطلاع داده اند که آغاز تأسیسات آبیاری مرو بوده است و اطلاعات داده شده از آنچه قبلاً ذکر گردید، فراتر نمی رود. توصیف دقیقتر این تأسیسات از سد مرغاب تا خود شهر به قلم حافظ ابرو و مربوط به دوره شاهرخ (۸۰۴ ه. ق) است که به احیای سد مرغاب همت گماشت. حافظ ابرو این تأسیسات را چنین توصیف کرده است:

پهنای نهر اصلی در جوار سد به ۲۰ آرشین می رسیده [آرشین Archin واحد مقیاسی طول در روسیه معادل ۷۱ سانتیمتر است.] و پس از آن به ۱۵ آرشین تقلیل یافت. رزفا در محلی که نهر به تپه ها بر می خورد. به ۳۰ آرشین می رسید. مسافت از سد تا دروازه مرو پیش از مغول به ۱۲ فرسنگ بالغ بوده است. قسمت اول این مسافت، از سد تا نقطه انشعاب نهرها به هفت بخش تقسیم شده. نهر در بخش اول از «کوی» تا «گوشه» قزل قوم با رنج و دشواری بسیار در میان یک سلسله تپه ها حفر شد. در بخش دوم تا محل جمال الدین معیطی نهر جدیدی حفر کردند که قبلاً کندن آن را آغاز کرده ولی تمام نکرده بودند. بخش سوم تا «درخت پده» یا درخت بید امتداد داشت و در آنجا جو بیار قدیمی وارد ریگزار می شد. بخش چهارم، تا تپه ای در سمت راست نهر که در بالای آن ستونی قرار داشت. پنجمین بخش تا روستای گیرنگ (جیرنج) و بخش ششم تا گودال امیر عمر و بخش هفتم تا سر بخش آب و از آنجا خطه مزروع مرو آغاز می گردیده است و این محل «پنج آب» نامیده می شد. از توصیف یاد شده می توان چنین استنتاج کرد که نهر مرغاب در (۸۱۲ ه. ق) در بخشهای دوم و سوم و ششم بعد از

۶۰. و. و. بار تولد، جغرافیای تاریخی ابوان، ترجمه حمزه سردادور، (به نقل از ژوکوفسکی ص ۱۷۴)، انتشارات اتحادیه، سال ۱۳۰۸، ص ۹۲.

مغول تا حدی در جهت متفاوت با نهر پیش از دوران مغول امتداد داشته است.^{۶۱} اسامی چند نهر که پیش از مغول از مرغاب جدا شده در منابع و متون آمده است. از جوی زمچ در مغرب مرغاب، سخن رفته لیکن هیچ اشاره‌ای به موقع نهرها که تشخیص محل آنها را میسر سازد نشده است. یاقوت از جوی بالقان که در کنار قریه بالقان قرار دارد، صحبت کرده و می‌گوید که این قریه اکنون خراب شده است. (قرن هفتم ه.ق)^{۶۲} و نیز اطلاع مختصری از کشک یا کوشک داریم که ریز آب است در ناحیه مرو کوچک (مروالروذ) که از کران چپ به مرغاب می‌ریزد.^{۶۳} در عهد مغولان قلعه‌ای بر کنار این رود کوچک نزدیک بغشور قدیم برپا بوده که مغولان آن را «مری شبورغان» نامیدند (مری به مغولی یعنی اسب). رود کوشک (کشک) از این قلعه به بعد در تاریخ شهر خیوه به نام مری سو خوانده شده است. در نام کنونی آن یعنی «قلعه مور» بخش دوم تحریف شده همان کلمه مری مغولی است.^{۶۴}

در دوره تیمور نیز کماکان سراسر ناحیه به نام مرغاب موسوم بوده و این محل را بخشی واحد می‌شمردند و روستاهای عمده آن مرو کوچک یا مرو جق (مروالروذ) و پنجده بوده است. آبیاری و زراعت ناحیه مرغاب در عهد تیمور بسیار رونق داشته. حافظ ابرو می‌گوید:

پس از آنکه حضرت صاحبقرانی، انارالله برهانه مملکت خراسان را مسخر گردانید، امرا و ازرکان دولت هر کدام نهری در مرغاب احداث کردند و بر آن عمارت و زراعت بنیاد نهادند. چنانچه انهار مذکوره این است: نهر دلگشای - نهر گنج روان - نهر دربند - نهر شیخ بوسعید - نهر شیخ علی - نهر دولت‌شاه جاندار - نهر کل ماعان - نهر قلع جانور - نهر حسن جاندار - نهر امیر علاءالدین - نهر سنجک - نهر نوروز - نهر نوبختان - نهر منگلی خواجه - نهر کبکچی - نهر علی ملک.^{۶۵}

این شبکه انهار که تیمور در مسیر علیای رود احداث کرده بود (یعنی در ناحیه

۶۱. بارتولد، آبیاری در ترکستان (به نقل از ژوکوفسکی ص ۸۴ و ۱۷۴)، ص ۶۹.

۶۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۹.

۶۳. جی. آ. بویل، تاریخ ایران کبیر پیچ، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، امیر کبیر ۱۳۶۶، ص ۲۹۷.

۶۴. بارتولد، آبیاری در ترکستان، ص ۸۲.

۶۵. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ربع هرات، ص ۳۴.

مرو کوچک و پنجده)، موجب گردید که در بخش سفلی مرغاب زراعت نقصان گیرد و آبی که از سلطان بند جریان می‌یافته فقط می‌توانست به آب گردان جنوبی برسد. حافظ ابرو معتقد است که مرغاب نیز مانند هری رود به «پایاب»^{۶۶} یا باتلاقی منتهی می‌شود. این رود نیز به نام پایان آن «پایاب» و یا «بایاب» خوانده شده است. این پایاب در وسط راه ویرانه مرو قدیم و تجن و محتملاً نزدیک ماخان قرار داشته است.^{۶۷} در عهد شاهرخ بار دیگر سد سلطان بند را احیاء کردند و آب را به نهرهای قبلی باز آوردند.^{۶۸}

مرو

«و هذا کتاب انزلناه مبارک مُصَدِّقُ الذی بَینَ یدَیهِ وَ لَتُنذِرَ اُمَّ الْقُرَیْ وَ مِنْ حَوْلِهَا وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلٰی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ.»

قرآن، سوره ۶ (انعام)، آیه ۹۲.

قتاده در تفسیر این آیه گفته است: ام القری (مادر شهر) در حجاز مکه و در خراسان مرو است.^{۶۹} و از بریده بن الحصیب یکی از اصحاب نبی اکرم (ص) روایت شده است که رسول الله (ص) به من فرمود:

«ای بریده به زودی پس از من گروههایی فرستاده خواهد شد و چون آن گروهها فرستاده شود، تو در آن گروه مشرق باش و سپس در گروه خراسان باش و سپس در گروه آن سرزمینی باش که بدان مرو گویند. چون بدانجا رسیدی در آنجا، در شهر آنجا فرود آی، زیرا که آن را اسکندر ذوالقرنین^{۷۰} ساخت و عزیز^{۷۱} در آنجا نماز گزارد. رودهایش با برکت روان است و بر هر نقبی از آن شهر فرشته‌ای شمشیر آهیخته ایستاده

۶۶. پایاب به معنی محلی پوشیده از آب است که پای آدمی به قعر آن برسد.

۶۷. بارتولد، آبیاری در ترکستان، ص ۸۴.

۶۸. حافظ ابرو، همان اثر، ص ۶۲.

۶۹. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۳۳.

۷۰. بگفته دائرةالمعارف اسلام، ترکی، ج ۷، ابتدا دو مرو پدید آمد مرو بالا و مرو پائین اولی را اسکندر و دومی را آنتیوخوس اول بنا نموده است.

۷۱. عزیز، نام پیغمبر افسانه‌ای یهودیان است.

که از مردمان آن دیار تا روز قیامت بدیها را می راند.»^{۷۲} و از مگه تا مرو چهارصد و هشتاد و یک فرسنگ راه بوده است.^{۷۳}

داریوش اول در کتیبه بیستون مرو را مرگوش نامیده و همراه باختر اسم برده است. جغرافی نویسان عرب آن را مرگیانا نامیده و جداگانه ذکر کرده اند. در دوران پس از داریوش تا ظهور اسکندر منابع تاریخی ذکر چندانی از مرو یا مرگیانا ندارند. اسکندر مرو را مرمت کرده و شهری را به نام آلكساندر یا مارگیانا یا «مارژینا» (اسکندریه مرو) بنا نمود - زیرا وجود بارویی در نزدیکی مراکز شورش سمرقند و سغد حتی با حضور خود اسکندر ضروری می نمود - آنتیوخوس پسر سلوکوس نیکاتر هم بعد از اسکندر به تجدید عمارت مرو پرداخته، اسم شهر را آنتیوخیا مارژینا یعنی (انطاکیه مرو) گذاشت.^{۷۴} انطاکیه مرو را آنتیوخوس با دیواری به طول یک هزار و پانصد ستاد یوم* محصور کرد. شهر در ملتقای رود مرغاب یا (زوتالس)^{۷۵} تجدید بنا گردید. محیط شهر جدید در حدود هفتاد ستاد یوم (دوازده کیلومتر) می شد.

مرو در دوره شکل گیری دولت پارت یا اشکانی از ممالک تابعه آن بشمار می آمد و تاریخ مرگیانا نیز رنگ روشنتری بخود گرفت و مرو به قلمروی غیر از باکتريا اطلاق گردید. ناحیه مرو در زمان مهرداد اول (۱۳۷-۱۷۱ قبل از میلاد) در تصرف آمد و مرگیانا از ساتراپ نشین باکتريا مجزا شد.^{۷۶} البته مرو در این دوره ناحیه مورد نزاع میان پارتی ها و رقبای آنان بوده و هر از چندگاه از چنگ آنها خارج می شده است. اما در دورانهای پس از ۱۱۵ قبل از میلاد گویا مرو کاملاً در حوزه اقتدار پارتها بوده و سورنا سردار نامی اشکانی پس از نبرد خونینی که با کراسوس داشت و او را در محدوده فرات

۷۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۷.

۷۳. حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری اسفند ۱۳۳۶، ص ۹.

۷۴. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید، تصحیح میر هاشم محدث، ص ۷۲ و ۷۳ و ۱۰۸.

۷۵. Zothes. مرغاب یا این نام در هیچ یک از منابع دیده نشده بجز گوتمسید، ص ۳۹.

۷۶. گوتمسید، تاریخ کشورهای همجوار، ترجمه کیکاوس جهاناندازی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا، ص ۸۶.

* ستاد یوم Stadium واحد طول در یونان و روم مجموعاً در حدود ۲۶۰ کیلومتر.

شکست داد، بیست هزار نفر اسرای خود را در ۵۳ ق.م. به مرو فرستاد.^{۷۷} از لابلاهی وقایع دوره ساسانی چنین مستفاد می گردد که قیامی مردمی برای تجدید حیات مرگیانای بزرگ که زمانی برای خود دولت نیمه مستقلی بوده، به وقوع پیوسته است که اردشیر اول ساسانی با حمله به مرو و کشتار اهالی قیام را فرو نشانده است. طبری می گوید: «و از آنجا سوی مرو بازگشت و جمعی را بکشت و سرشان را به آشکده آناهید فرستاد. آنگاه از مرو بسوی فارس رفت.»^{۷۸}

مرو^{۷۹} یا مرو که در قرون وسطی به مرو شاهجان معروف گردید تا با مرو کوچک که مروالروذ است، اشتباه نشود، صورت تغییر یافته ای از کلمه مرج و مرغ است. مرج به معنی چراگاه و به چرا گذاشتن و زمین کشتزار و همچنین به معنی مرز است و مرغ نوعی از سبزه است و نام دیگر این نوع سبزه فرزه و فرزد و فیروز نیز می باشد، خود مرو اسم جنس است و نوعی از ریاحین است با اقسام مختلف و به طور مطلق، مرماخوز (مرماخوز) است. یک دانه آن مروره باشد و گیاهی است خوشبو که آن را مرو خوش نیز خوانند.^{۸۰} لغت مرو در عربی به معنی سنگی است سفید و رقیق و شکننده و درخشان که از آن آتش زنه گیرند و سنگ آتش زنه سفید است و سنگ سیاه و قرمز آتش ایجاد نمی کند. معنی عربی مرو (سنگ آتش زنه) شخص را بدین تفکر مشغول می کند که شاید بستر رود مرغاب وادی مرو از سنگ آتش زنه پوشیده بوده و از این باب چنین نامی بر این نواحی گذاشته شده؛ حال آنکه یاقوت که در قرن هفتم مدت سه سال در این ناحیه زندگی کرده است می گوید: «مرو فارسی است و من از این نوع سنگ در مرو ندیدم.»^{۸۱} مرو شاهجان را به جان شاه معنی کرده اند که در واقع معرب مرو شاهگان

۷۷. ابن اثیر، تاریخ کامل وقایع قبل از اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۳، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی تا، ص ۲۴۵.

۷۸. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم یابنده، ج ۲، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۵۸۴.

۷۹. باب اول فخره ۶ و نندیداد - و نندیداد، ترجمه سید محمد علی داعی الاسلام، خیدرآباد دکن، ۱۹۴۸، ص ۱۱. مردم نواحی شرقی خراسان مرو را به نام مور و سکنه آن را موری می گویند به نقل از مقاله های مؤید ثابتی «شهر مرو» مجله گوهر، سال ۱۳۵۵ شماره ۴۷ و ۴۸ بهمن و اسفند، ص ۹۱۳.

۸۰. لغت نامه دهخدا، ذیل مرو.

به معنی شاهانه و شاهوار است. مروشاهجان در دشتی قرار دارد و در اطراف آن هیچ کوهی دیده نمی شد. زمین آن ریگزار و شوره ناک و بناهایش از گل ساخته شده بود.^{۸۲} از آنجا که در صفحه های بعد کرار از کهنندز (قهنندز) شارسستان و ربض نام برده خواهد شد، توضیحی هر چند کوتاه درباره این نامها ضروری به نظر می رسد.

در دوره باستان هر شهری دارای سه بخش بوده، کهنندز، شارسستان و ربض شارسستان آن قسمت از شهر بوده که در درون بارو و حصار قرار می گرفت و از یک سمت به دیوار حصار وصل بود شهرچه جایگاه فرماندار و کسان او را کهنندز می گفتند. کهنندز اسم جنس است برای هر قلعه ای که در وسط شهری بزرگ باشد و کمتر شهری در خراسان و ماوراءالنهر است که کهنندز نداشته باشد.^{۸۳} این کهنندزگاه خود شهر کوچکی بوده و بخشی از مردم نیز در آنجا زندگی می کرده اند و در میان آنان مردان بنامی یافت می شده که معروف به کهنندزی هستند. شهرهای کهن هر یک دارای این دژ استوار (ارک) بوده اند مانند کهنندز طوس، مرو، بلخ، بخارا، سمرقند و... پیوستگی کهنندز از یک سوی با باروی شهر به منظور آمادگی برای جنگ و دفاع بوده است. تازیان این واژه را معرب کرده قهنندز گفتند. آنچه از باروی شهر بیرون بوده ربض بر وزن خبیر گفتند. ربض در اصل لغت حریم شیئی است و ربض اساس شهر و بنیاد بناست و ربض اطراف خارج شهر و دیوار گرد آن می باشد و دیوار داخلی را نیز به عربی ربض خوانند و غالباً ربض بر مجموع خانه ها و عمارات واقع در داخل دروازه های شهر اطلاق می شده که امروز به حومه ترجمه می شود و در واقع دیواری است که در اطراف شهر برای محافظت می کشند و آن را سور خوانند.^{۸۴} گاه پیش آمده که ایرانیان بر گرد ربض نیز حصار می کشیدند ولی اغلب حومه شهرهایی که ربض

۸۱. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۷.

۸۲. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۵؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۶۹؛ یاقوت معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۰۷ و حافظ ابرو، جغرافیای خراسان ربیع هرات، ص ۶۱؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۳۱.

۸۳. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۱۲.

۸۴. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۵۰؛ و عبدالرحیم صفی پوری منتهی الارب، کلکته هند ۱۲۹۶ ذیل ربض.

داشت، بیرون این حصار قرار می گرفت.

مرو از اقلیم چهارم و بنا بر قول اکثر جغرافی نویسان عرب در قرن چهارم بقایای دیوار شهر انطاکیه مرو که گرداگرد شهر و عمارت های آن کشیده شده بود، پدیدار بوده است. دیدیم که پس از سقوط دولت یونانی، مرو از باختر (باکتریا) مجزا شده، جزء قلمرو دولت ایران در آمد و نخست اشکانیان و سپس ساسانیان بر آن حکومت داشتند. ویرانه گرگالا (گبر قلعه یا کافر قلعه) چنانکه گفته شد با وسعتی به مساحت ۴ ورست در بین حصاری قرار داشته است. بنا به گفته اصطخری گرداگرد عمارت های مرو و همه منطقه مزروع آن دیواری کشیده شده بود که آن منطقه را «الرای» می خواندند.^{۸۵}

قهنندز (کهنندز) مرو را به تهمورث پیشدادی نسبت داده اند.^{۸۶} هنگامی که تهمورث خواست کهنندز مرو را بسازد، نخست بازاری بساخت که همه نیازمندیها را در بر می داشت، پس هر شبانه روز که می گذشت به کارگران همه مزد پای خوراک و پوشاک خود و خانواده اش را می داد. پس چون به پایان رسید همه هزینه یک هزار درم شده بود.^{۸۷} منابع دیگر نیز در این باره قول مقدسی را تأیید کرده اند. مؤلف حدودالعالم می گوید: «مرو را قهنندز است و آن را تهمورث کرده است و اندروی گوشکهای بسیار است و آن جای خسروان بوده.»^{۸۸} این کهنندز در مکانی مرتفع قرار داشته و بزرگی آن به اندازه یک شهر بوده. مرو دارای چهار دروازه بود:

دروازه شهرستان یا شارسستان به طرف مسجد جامع شهر در جنوب مغرب مرو.

این دروازه به راه سرخس منتهی و به دروازه شهر نیز معروف بود. دیگر، دروازه سنجان یا در سنجان یا دروازه شهجان در طرف جنوب شرقی که به حومه بنی ماهان و نهر اسمعدی باز می شد. دیگر دروازه بالین در شمال غربی (اصطخری آن را دروازه بر آورده)^{۸۹} و دروازه چهارم در مشکان (در مسکان) در شمال شرقی که از آن جا

۸۵. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۷.

۸۶. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۶۹؛ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۵؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۳؛ و قزوینی، آثار البلاد، ص ۴۵۶؛ حافظ ابرو، همان اثر، ص ۶۱؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۷؛ مینورسکی، حدودالعالم، ص ۳۸۹.

۸۷. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۸؛ قزوینی، آثار البلاد، ص ۴۵۶.

۸۸. حدودالعالم، حواشی مینورسکی، ص ۳۸۹.

به ماوراءالنهر می‌رفتند. این دروازه به دروازه خراسان نیز معروف بود و قصر مأمون و لشکرگاه او در کنار این دروازه قرار داشت.^{۹۰} این قصر که مأمون در زمان توقف در مرو در آن می‌زیست در بیرون دروازه در مسکان مرو، و در جایی که از آنجا به سوی شهر کشمیهن می‌رفتند، واقع بود. در همین مکان یعنی در سمت شمال شرقی مرو خرابه‌های دیگری دیده می‌شد که به مرو قدیم موسوم و زیر ریگ مانده بود.^{۹۱} شهر مرو در تمام طول قرون وسطی در سمت شرقی واحه مرو واقع بود و در واقع موجودیت آن، چنان که گفته شد، به وجود سدی وابسته بود که بر رودخانه مرغاب بسته شده بود. این سد که در وسط راه شهر مرو و ده زرق واقع بود، نهر بزرگ مرغاب را به نهار کوچک تقسیم می‌کرد و هر نهر بخشی از مرو را مشروب می‌ساخت و بدین ترتیب مرو دارای چهاربخش می‌شد، نهار مرو، چنانکه در بخش مرغاب توضیح داده شد، عبارت بودند از: نهر زریق که از دروازه معروف به باب‌المدینه (دروازه شهر) داخل شهر می‌شد و مسجد کهنه یا مسجد عتیق را مشروب می‌ساخت. آب آن در چندین حوض داخل می‌گشت و از آن حوضها به محله‌های مختلف شهر جریان می‌یافت. ابوالفداء می‌گوید که بر در شهر رودی جاریست معروف به زریق، شرب مردم از آن آب است.^{۹۲}

نهر ماجان (ماجان) در باختر این نهر جاری بود و حومه پهناور ماجان را که در اطراف میدان بود مشروب می‌ساخت. در باختر نهر ماجان نهر هر مزفره در انتهای حومه مرو جریان داشت و نهر چهارم یا نهر اسعدی خراسانی در محل باب سنجان (دروازه سنجان) قرار داشت. به رغم نام عربی این نهر، خانه موزیان مرو یعنی فرمانفرمای پیش از اسلام شهر مرو، در کنار این نهر قرار داشته است.

در دوران پیش از اسلام، حومه شمالی شهر که متصل به کهن در بود حائز اهمیت و در آنجا حوض آب و ساختمانی که بنای آن را به افراسیاب افسانه‌ای نسبت می‌دادند وجود داشته است. در آغاز قرن سوم هجری کاخ مأمون خلیفه (۹۳ تا ۲۰۲ ه.ق) که

در مرو زندگی می‌کرده، در آنجا برپا بود.

به طور کلی، در قرون نخستین اسلامی، زندگی از شهر به حومه غربی آن یعنی نخست بر کنار نهر زریق و پس از آن به کرانه نهر ماجان منتقل شد. تا ابتدای قرن سوم ه.ق. مرو مرکز حکومت اسلامی قرار گرفته بود و از این زمان اهمیت خود را از دست داده و عبدالله بن طاهر اقامتگاه خویش را به نیشابور منتقل کرد. در نیمه دوم قرن چهارم که مقدسی شهر مرو را دیده از خرابی شهر و ویرانی قهندز آن می‌گوید، ولی یک قرن بعد یعنی در زمان سلجوقیان دوباره اهمیت پیدا کرده بر وسعتش افزوده می‌شود توجه سلاجقه و بزرگان این دودمان به مرو بار دیگر جان تازه‌ای بر کالبد بی جان مرو می‌دمد. هنگامی که بسال ۵۵۲ ه.ق. سنجر را به خاک سپردند، مقبره‌ای را که در هنگام حیاتش برای خود ساخته بود، مورد استفاده قرار دادند، یا قوت می‌گوید که پس از مرگ سنجر یکی از خادمانش این ساختمان را برپا کرده حال آنکه خود سنجر در هنگام حیات این بنا را ساخته بوده. ولی در هر حال هنگامی که یا قوت از مرو دیدن می‌کرده یعنی حدود شصت سال بعد از مرگ سنجر (۶۱۶ ه.ق)، قبر سلطان سنجر را دیده و در توصیف آن می‌گوید که: «آن قبر در زیر گنبدی بلند و آسمانی گون است و از مسافت یک روز راه دیده می‌شود و پنجره‌هایی به مسجد مجاور دارد».^{۹۳}

مساجد قدیم مرو: در اوایل فتوحات اسلامی (حدود ۲۰ ه.ق) سه مسجد در مرو ساخته شد: اول مسجد اندرون شهر که در اوایل ورود اسلام بنا شد و در آن نماز آدینه می‌خواندند. مسجد دوم که به جهت کثرت مسلمانان در این ناحیه بعد از ورود اسلام وجودش ضروری به نظر می‌رسید، بر دروازه شهر بنا شده که آن را مسجد عتیق می‌گفتند و در آن اصحاب حدیث نماز می‌خواندند. به این مسجد (مسجد بنی ماهان) نیز می‌گفته‌اند.^{۹۴} سوم مسجدی است که در ماجان مرو واقع است و به مسجد و بازار موجود در دو طرف آن، بعلاوه دارالاماره را ابو مسلم ساخته است، در پشت این مسجد

۹۳. یا قوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۸.

۹۴. معین الدین محمد زمجی استغزازی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح سید محمد کاظم امام، ج ۱، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۷۶؛ و ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰؛ و اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶.

۸۹. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۷.

۹۰. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰.

۹۱. بار تولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۹۳.

۹۲. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۳۱.

واقع و قبه‌ای داشت که ابو مسلم و امرای مرو در آن می‌نشستند. در حدود سال ۵۸۰ هـ. ق. از مساجد مرو، جز مسجد ابو مسلم، مسجد آباد دیگری باقی نمانده بود و دو مسجد سابق از بین رفته بودند.^{۹۵}

ابو مسلم اداره امور خراسان را در مرو که کانون قدیم تمدن خراسان بود، قرار داد و مسجدی بزرگ^{۹۶} در ماخان (ماخوان) مرو بنا نهاد که متصل به آن دارالاماره خود را همراه با بازار و زندان ساخت.

دارالاماره ابو مسلم و قبه بزرگ آن تا دو قرن بعد از وی نیز آباد بوده و محل استقرار امرای بعدی قرار گرفت. قبه این دارالاماره را از خشت بنا نهاده بودند که فراخنای آن به پنجاه و پنج ذرع می‌رسید؛ و گویند که مسجد و سرای امارت و بازار ماجان همه را ابو مسلم بنا نهاده است و قبه، دارای چهار در بود که هر دری به ایوانی باز می‌گردید و پیش هر ایوانی چهار سویی (بازار) بود.^{۹۷} درباره بزرگی دارالاماره، ابو مسلم مستوفی چنین گوید:

«ابو مسلم صاحب دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دارالاماره‌ای سخت عالی و درو قبه‌یی پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز.»^{۹۸}

مرو دارای بازارهای زیبا و بزرگ نیز بوده است و هر حرفه‌ای بازاری جداگانه جهت خود داشته بازار بزرگ مرو بر دروازه شهر جنب مسجد جامع بود و ابو مسلم به هنگام بنا نمودن دارالاماره خود در ماخان این بازار را به آنجا انتقال داد که بازاری بسیار نظیف و دارای همه اجناس بود و به‌طور شبانه‌روزی کار می‌کرد.^{۹۹}

مرو که در زمان مأمون مرکز خلافت اسلامی بود در زمان سلجوقیان نیز

مورد توجه قرار گرفت؛ ملک‌شاه سلجوقی بارویی برگرد آن کشید که دور آن ۱۲۳۰ گام بوده است.^{۱۰۰} و سنجر مرو را اقامتگاه خود قرار داد و بدین ترتیب به آبادانی شهر و تزئین ابنیه آن توجه بسیار نمود. آرامگاه سنجر در جوار مسجد جامع مرو با تزئینات کاشی فیروزه‌ای رنگ^{۱۰۱} بنا شد که از تمام مظاهر عظمت مروی که پیش از حمله مغول وجود داشت، فقط همین آرامگاه باقی مانده است، و حتی سنجر را به جهت آبادانی مرو، بانی مرو دانسته‌اند، و حتی تأسیسات آبیاری را که در واقع مسلمانان از ساسانیان به ارث برده بودند، به وی نسبت داده‌اند و بالنتیجه سد مرغاب نیز که به نام سلطان بند خوانده شده تو گویی بنایی از سنجر بوده است.^{۱۰۲} مرو در دوره سلجوقی دو بار ساخته شد. یکبار به هنگام سلطنت سلطان سنجر که مرو کهنه را بنا نهاد و به قول اسفزاری در ۸۹۹ هـ. ق. ویران بوده که البته گنبد مرقد سنجر در این تاریخ در نهایت استواری بوده و خللی بدان راه نیافته بود و بار دوم در زمان میرزا سنجر (سلطان سنجر بن سلیمان شاه)^{۱۰۳} بنا شده و نظام‌الدین علیشیر درباره آن گفته است:

ملک دل پیرو جوان را هست آبادان ز عشق

بانی مرو کهن سنجر ز نو هم سنجر است.^{۱۰۴}

در زمان سنجر برای حفظ و نگهدار سد مرغاب (سلطان بند) افرادی مأمور بودند که عده آنان را تا دوازده هزار نفر نوشته‌اند و مواجب آنان از طرف ساکنان مرو تأمین می‌شده که البته پس از مرگ سنجر این سد ویران شد. با ورود مغولها به مرو آبادانی از مرو رخت بر بست، تمامی کتابخانه‌های معروف و مشهور مرو در اثر حریق شهر طعمه آتش شد و اجساد نه میلیون نفر از مقتولین شهر در زیر ویرانه‌های آن باقی ماند. حافظ

۱۰۰. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۳.

۱۰۱. فاروق سومر، غزها (ترکمن‌ها)، دانشگاه آنکارا، ۱۹۷۶، ص ۱۱۶ (این کتاب توسط آقای دکتر وهاب ولی ترجمه شده و عنقریب از طرف مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی منتشر خواهد شد).

۱۰۲. بار تولد، آبیاری، ص ۶۸، به نقل از ژوکوسکی، ویرانه‌های مرو قدیم، ص ۸۶ و ۱۷۴.

۱۰۳. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، «در ذکر تاریخ آن سلجوق»، به اهتمام

احمد آتش، آنکارا، ۱۹۶۰، ج ۲، جزء ۵، ص ۱۸۶.

۱۰۴. اسفزاری، رو ضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۳.

۹۵. ابن حوقل، صورة الارض، حاشیه ص ۳۰۳.

۹۶. عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، تصحیح سعید نفیسی، شرکت چاپ رنگین،

۱۳۳۳، ص ۹۱.

۹۷. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶.

۹۸. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، ص ۱۹۳.

۹۹. ابن حوقل، صورة الارض، اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶؛ مقدمه احسن التفسیر، ج

ابرو می گوید «بناها و سدها و مقسم ماءهای رود مرغاب را که تعداد آنها در زمان سلجوقیان زیاد شده بود، خراب کردند»^{۱۰۵}

در باره کتابخانه های موجود در مرو، اطلاعات جالبی توسط یاقوت ارائه شده است. وی سه سال در مرو زندگی کرد تا کتاب معجم البلدان خود را با استفاده از کتابهای آنجا به پایان برساند، زیرا پیش از هجوم مغولها و ویرانی مرو در این شهر از کتابهای نفیس گنجینه های فراوان بوده یاقوت می گوید:

اگر مغولان به مرو حمله نکرده بودند تا پایان عمر در مرو باقی می ماند ولی با ورود مغولها مجبور به فرار شد و به موصل رفت. گنجینه هایی را که در مرو وجود داشت، چنین نام می برد:

عزیزیه که در آن حدود دوازده هزار جلد کتاب وجود داشته است، و وقف شده عزیزالدین ابوبکر عتیق الزنجانی بوده است. کتابخانه کمالیه، گنجینه کتابهای شرف الملک المستوفی در مدرسه شرف الملک و یک کتابخانه در مدرسه متعلق به نظام الملک، دو گنجینه متعلق به سامانیان و سه گنجینه دیگر در مدرسه عمیدیه و خاتونیه به نام گنجینه خاتونیه و همچنین گنجینه مجد الملک*، و گنجینه دیگری به نام ضمیریه در خانقاه در اویش که ۲۰۰ جلد کتاب بیشتر نداشت، ولی هر جلد ۲۰۰ سکه طلا یعنی ۲۰۰ دینار و شاید هم بیشتر می ارزید و همه نسخه ها، منحصر بفرد بودند.^{۱۰۶}

باتوجه به گفته یاقوت درباره گنجینه های موجود در مرو که اکثر آنها متعلق به مدارس بوده اند، وجود مدارس مختلف چون مدرسه شرف الملک، مدرسه عمیدیه و خاتونیه محقق می شود از مهمترین این مدارس مدرسه ای بوده که نظام الملک وزیر مشهور سلجوقیان در مرو بنا نهاده بود.

هدف اصلی سیاستهای نظام الملک ایجاد پایگاه های قدرت مستقل در نقاط

۱۰۵. حافظ ابرو، جغرافیای خراسان، ریح هرات، ص ۶۲.

۱۰۶. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۹.

* ابوالفضل محمد مجد الملک قمی که ریاست دیوان استیفاء ملک شاه سلجوقی را داشته و بعدها به مقام شرف الملک منصوب شده.

مختلف قلمرو سلجوقیان بوده و محور سیاست وی جلب نظر علما و روحانیون امپراطوری سلجوقی بوده است. نمونه کامل این سیاست را در مورد ابو مظفر منصور سمعانی جد سمعانی مشهور می توان دید که از علمای برجسته حنفی در مرو بود و بعد مذهب شافعی را اختیار کرد و نزد نظام الملک به نیشابور رفت، و نظام الملک با جلب نظر و حمایت وی، او را به مرو فرستاد و در مدرسه شافعی خود که بدون تردید نظامیه دیگری بود، منصوب نمود. وجود مدرسه نظامیه نظام الملک در مرو نشان دهنده اهمیت مرو در این دوره می باشد. زیرا نظام الملک مدارس نظامیه خود را تنها در شهرهای شناخته شده و مهم چون بغداد دایر می کرد، و لذا از بنای نظامیه در مرو نیز دریغ نورزیده است. چه مرو از اهمیت به سزایی برخوردار بوده است. گذشته از اهمیت نظامی، تاریخی به گفته اکثریت قریب به اتفاق جغرافی نویسان عرب، مرو، خوش ترین شهرهای خراسان بوده، و میوه های مرو از بقیه شهرهای خراسان نیکوتر. اصطخری گوید:

«خربزه آنجا را خشک کنند و کشته خربزه به آفاق برند و هیچ جای دیگر نشودم که خربزه کشته توان کرد که تباه نشود»^{۱۰۷}.

این حوقل گوید: «در بیابان مرو اشتر غاز* هست که به جاهای بسیار می برند و نیز پيله ابریشم و ابریشم فراوان بدست می آید»^{۱۰۸} و اصل ابریشم از مرو به طبرستان افتاد و هنوز تخم از مرو به طبرستان می برند و پنبه مروی و کرباسهای نیکو از مرو خیزد.^{۱۰۹} درباره ابریشم این توضیح ضروری است که در قرن دوم میلادی یک رشته جدید کشاورزی یعنی نوغان داری و تربیت کرم ابریشم در تحت تأثیر چینیان در آسیای میانه و ایران پدید آمد. اطلاعات مندرج در متون نشان می دهد که پرورش کرم ابریشم در ایران بخصوص در مرو با موفقیت زیادی پیشرفت می کرد و بازرگانان روم

۱۰۷. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۸؛ مستوفی، نزهت القلوب، ص ۱۹۳.

۱۰۸. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۱.

۱۰۹. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۸.

* اشتر غاز، ریشه درخت انجدان است و صمغ آن را انگوزه خوانند، اعراب آن را زنجبیل المعجم گویند، و گیاهی است دارای خارهای بلند که آن را اشتر می جود (آندراج).

که از باکتریا (بلخ) به فرغانه یا دره آلائی می رفتند و با تجاری که از سعد غلام خاور دور بودند، دادوستد ابریشم می کردند بزودی این دادوستد خود را به مرو اختصاص دادند. در قرن اول هجری هنگامی که لشکریان عرب به کرانه های سیحون رسیدند، بازرگانان اسلامی به تجارت با چین به غرض آوردن حریر و جامه های ابریشمی چینی پرداختند. لیکن به محض آگاهی از پیشرفت صنعت ابریشم در مرو، بازرگانان اسلامی تنها تا مرو پیش می رفتند و کلیه اقلام تجارتنی خود را از جمله پارچه های ابریشمی، نیمه ابریشمی، روسری های ابریشمی، پنبه و سایر منسوجات خود را از مرو تهیه می کردند. گذشته از پارچه های مروی و دستار مروی گاو و پنیر، شیر و مس کنجد و مویز و عسل و انجیر، روی و زرنیخ از اقلام دیگر تجارتنی مرو شمرده می شد.^{۱۱۰}

با اینکه مرو در ریگزار واقع بوده ولی به جهت رود مرغاب و انشعابات آن که مرو نواحی اطراف آن را مشروب می کرده از وجود رستنیهای فراوانی برخوردار بوده است. غله در آن بخوبی بعمل می آمده از یک من غله که در آنجا ذرع می کردند در سال اول صدمن حاصل می شده. از بین منابع دیده شده تنها حمدالله مستوفی می گوید «که هوایش متعفن است و درو بیماری بسیار بود»^{۱۱۱}

مرو به گفته مقدسی «شهرستانی ثروتمند است مگر هنگامی که از مردمش کاسته شود، قصبه ای زیبا، خوش، دلگشا با خوراکیهای گوارا و پاکیزه. در ظرافت میان مردم دو کرانه [سیحون و جیحون] جای ویژه دارند. پیرانشان بزرگوار و خرده مندند. از عقل مردم و سرسختی ایشان مپرس که زبان زد است»^{۱۱۲}

زبان دردی از اوایل قرون مسیحی در مرو وجود داشت. مورخان دوره اسلامی زبان دردی را از فارسی و پهلوی جدا دانسته اند. دردی که منسوب به در یعنی زبان دربار بود، لغت اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ و مرو و ... شمرده می شد و به فارسی اهل فارس تکلم می کردند. در زبان دردی مروی یورش و گردن فرازی و کشیدن دنباله واژه ها دیده می شد. تا حدود ۳۷۵ ه. ق در مرو خراسان کلماتی مانند «برای» را «بترای»

۱۱۰. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۷۵؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۸-۵۰۹.

۱۱۱. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۳.

۱۱۲. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۳.

(ب+رای) = (بت+رای) که جزء اول آن همان پد = بت باشد، استعمال می شد.^{۱۱۳} واحه مرو از پرجمعیت ترین نواحی بشمار می رفته و دهات و قصبات و روستاهای زیادی در اطراف خود داشته که همگی از آبادانی برخوردار بوده و دارای مسجد، بازار و ... بوده اند. از آنجا که مرو در دوران ساسانیان ساخلو نظامی (پادگان) بوده، پس از فتوحات اسلامی نیز اعراب از همین امر پیروی کردند و مرو همچنان لشکرگاه اسلام قرار گرفت، البته در مرو همیشه مسئله آب از مهمترین مسائل بود، و وجود افراد جدید در نواحی مختلف آن باعث ایجاد خسارت برای ساکنین اصلی شهرها می شد. اقدامات مأموران دولتی به منظور آبیاری نقاطی که در اختیار داشتند، به اراضی زراعتی ضررهای جبران ناپذیری وارد می آورد. مقدسی در این باره می گوید:

«چون بیشتر کم آبی آنجا به سبب آبادی شاهان می بوده، از این روی در گذشته ایشان نمی گذاردند از درباریان کسی در آنجا آبادی بخرد. من از ایشان شنیدم که می گفتند: یک زن از ما مأمون را از شهر بیرون راند. گفتم چگونه؟ گفتند: چون نخواست که آبادی هایش به دست کسی جز بومیان بیفتد به نزد مأمون شده گفت: تو مرو را ویران کردی، پس مأمون دستور داد بار و بنه را بیرون برند»^{۱۱۴} از عوامل مهمی که به اقتصاد ناحیه صدمات زیادی وارد می آورد، میزان خراجی بود که از مردم گرفته می شد. اعراب میزان مالیات اراضی را از تمام اراضی آبی - بلا استثناء افزایش دادند. سنگینی بار این شیوه وصول مالیات، تماماً بر دوش کشاورزان قرار داشت، و از این روش دهقانان بیش از دیگران لطمه دیدند.

از میان روستاهای واحه مرو، اکثر قریب به اتفاق آنها در جنوب و جنوب غربی واقع بوده اند. واحه مرو گذشته از خود مرو شاهجان دارای قراء و روستاهای بسیاری بوده که برخی از این نقاط چه از لحاظ سیاسی و نظامی و چه از بابت آثار و ابنیه از اهمیت بیشتری نسبت به سایر روستاهای آن برخوردار بوده اند. از این جهت بهتر دیده شد تا ابتدا این گونه روستاها و یا قریه های اطراف مرو را که دارای اهمیت بیشتری هستند مورد توجه قرار دهیم و سپس سایر قراء و قصبات را به طور اختصار و اجمال

۱۱۳. همان اثر، ص ۴۸۹.

۱۱۴. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۳۴.

«روستاهای مرو»

اندراب = که اندرا به هم خوانده می شود، دهکده ای است از مرو فاصله آن تا مرو دو فرسنگ، و در سمت جنوبی آن قرار داشت. روستای بخجرتیان در مجاورت آن واقع بود. در قرن هفتم هجری قمری ملک اختصاصی سلطان سنجر و بقایای قصر او در اندرا به دیده می شد و بقول یاقوت فقط دیوارهای قصر از دستبرد زمانه مصون مانده بود. مقدسی آنجا را با دره هایی پر درخت و بازارهای گرم توصیف می کند. از منسوبان به این ناحیه: احمد کرابیسی اندرابی است که از ابو کریب و دیگران حدیث شنیده بود.^{۱۱۵}

جنو جرد (گنوگرد) = در پنج فرسخی مرو، نیمه راه مرو و دندانقان واقع بوده است و نخستین منزلگاه کاروانهایی بود که از مرو به نیشابور رهسپار می شدند. در ۶۱۴ ه. ق. یاقوت از این منزل عبور کرده و می گوید که دارای بازاری وسیع و بناهایی زیبا و مسجد جامعی بزرگ و تاکستانها و باغهایی پرمیوه بوده است. از بزرگان این ناحیه ابوالحسن سوره بن شداد الجنو جردی و عبدالله ابو محمد عبدان بن محمد بن عیسی الجنو جردی مروزی و احمد بن سيار که کتب شافعی را از ربیع بن سلیمان روایت کرده است، نام می برد.^{۱۱۶}

جیرنج (گیرنگ) = روستایی در اراضی بین سد مرغاب و بخش آب زرق، از مرو تا جیرنج ده فرسنگ مسافت بوده است.^{۱۱۷} بر دو کرانه رود قرار داشته و دو قسمت آن به وسیله پلی به یکدیگر مربوط می شده است. از مجرای اصلی دو شاخه متفرع می شده که شهر را از میان قطع می کرده است. بر این شاخه ها آسیابهایی و مسجد جامع آن در

۱۱۵. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۷۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم ج ۲، ص ۴۴۰.

۱۱۶. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۱۳۴؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۹.

۱۱۷. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو رابع هرات، ص ۶۲؛ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۹.

کنار کاروانسرا واقع است.^{۱۱۸}

یاقوت خود این محل را دیده است و در وصف گیرنگ می گوید که روستایی پر جمعیت و دارای خانه های مرتفع و بازارهای وسیع بوده است.^{۱۱۹} بخشی از بازار بر پل بنا شده است و یاقوت خود آن را دیده است. لسترنج گوید در شش فرسنگی شهر مرو جیرنج یا گیرنگ در ساحل رودخانه واقع بود و یک فرسنگ پس از آن قریه زرق جای داشت.^{۱۲۰} به این ناحیه جماعتی از علما از جمله، ابوبکر احمد بن محمد الجیرنجی محدث منسوب بوده اند.

وخرق (خرک) = ایرانیان آن را خره گویند و از روستاهای مرو بر سه فرسنگی مرو میان راه سرخس و باوردوسوسقان واقع است و از آن دسته روستاهای مرو است که دارای مسجد جامع بوده و مسجد در بیرون بازار قرار داشته است.^{۱۲۱} ساکنان آن از شاخه ای از رود که در نزدیکی مسجد جامع از سوی قبله (یعنی جنوب غربی) جاری بوده، استفاده می کردند.^{۱۲۲} در قرن ششم ه. ق. به هنگام اقامت سمعانی در آنجا حصارهای حصین و مسجدی بزرگ و زیبا برپا بوده است، و یاقوت این روستا را شکوفا و پردرخت می خواند.^{۱۲۳} احتمالاً جویباری که این روستا را مشروب می ساخته همان جوی خرقان است.^{۱۲۴} از منسوبان بدانجا، ابوبکر محمد بن احمد بن بشر الخرقی از فقها و فضلا و متکلمین مشهور را می توان نام برد.

دندانقان = شهر کوچکی در دو منزلی مرو است از جانب سرخس، که کشتزارهای مرو در سمت جنوب غربی تا این شهر امتداد داشته است. حریر دندانقان از نقاط دیگر بیشتر بوده و پنبه آن در خوبی ضرب المثل، و پنبه دندانقان را به نقاط دیگر می بردند.^{۱۲۵}

۱۱۸. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۵.

۱۱۹. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱۲۰. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۶.

۱۲۱. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۲۳.

۱۲۲. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۵.

۱۲۳. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۲۵.

۱۲۴. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۸.

مؤلف حدود العالم گوید: «شهر کیست آندر حصار، مقدار پانصد گام درازای اوست آندر میان بیابان و در بیرون از منزلگاه کاروان است.»^{۱۲۶} آب مرغاب به دندانتقان نمی رسیده و با بارویی محکم که یک دروازه داشته در بین صحرا، خودنمایی می کرده است. یاقوت خرابه های آن را به چشم دیده و از آن چیزی جز یک رباط و مناره باقی ندیده است و آثار باقی مانده نشان می دهد که این ناحیه قبلاً دارای شهر آبادی بوده که ریگ روی آن را پوشانیده و شهر را خراب کرده است و مردم مجبور به جلائی وطن شده اند، و در زمان یاقوت در آن ناحیه انسانی به چشم دیده نمی شد.^{۱۲۷} مقدسی می گوید که دندانتقان همچون دژی در مرز صحرا واقع بوده و اهمیت نظامی داشته است. زیرا این محل فقط دارای یک مدخل برای ورود بوده است. این شهر به قول سمعانی به وسیله غزها در شوال ۵۵۳ ه. ق. خراب گردیده است.^{۱۲۸} چاههای دندانتقان شیرین بوده و کار و انسرایبی در بیرون شهر داشته است. دندانتقان از لحاظ تاریخی نقطه عطفی است در سرنوشت غزنویان و سلجوقیان، زیرا سرنوشت دو سلسله غزنویان در سقوط، و سلجوقیان در شکل گیری و در اوج گیری، در این منطقه رقم خورده است. در دندانتقان بین سلطان مسعود غزنوی و سلاجقه، جنگ سختی روی داد و مسعود مغلوب و منهزم شد (۸ رمضان ۴۳۱ ه. ق.) بیهقی خود این واقعه را به چشم دیده و شرح آن را در تاریخ مسعودی آورده است.^{۱۲۹} پیکار دندانتقان سلطنت غزنویان را در خراسان برای همیشه پایان داد. در محل پیکار دندانتقان، تختی برپا شد و طغرل سلجوقی بر آن جلوس کرد و جملگی بیعت به امیری وی در خراسان کردند.^{۱۳۰}

فضل الله بن محمد بن اسماعیل الدندانتقانی ساکن بلخ و بخارا از فقها و فضلاء بزرگ منسوب به این ناحیه است.^{۱۳۱}

۱۲۵. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۱؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۵۲۲.

۱۲۶. حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۳۸۹.

۱۲۷. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۱۰.

۱۲۸. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۶.

۱۲۹. ابوالفضل بیهقی، تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه

سنایی، ۱۳۲۶، ج ۲، ص ۷۵۷.

۱۳۰. بار تولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۶۳۷.

زرق = دهکده زرق، آغاز تأسیسات آبیاری ناحیه مرغاب بوده و به آن بخش آب یا بخش آب می گفتند. درباره محل دهکده و آسیاب آن که یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی در آنجا به دست آسیابانی کشته شد،^{۱۳۲} نظرهای مختلفی وجود دارد. لسترنج در این باره می گوید: «دهکده زرق و آسیاب زرق در هفت فرسنگی مرو واقع بود، و حوضی که محل تقسیم آب رود مرغاب به چهار نهر، از آن جمله نهر زریق بود، در یک فرسنگی مرو قرار داشت. پس نهر زریق و آسیاب زرق مجاور هم نبوده اند.»^{۱۳۳} باتوجه به گفتار جغرافیایان و یسان عرب که همگی محل تقسیم آب رود مرغاب را دهکده زرق معرفی کرده اند، این فکر قوت می گیرد که آسیاب زرق احتمالاً در محلی دیگر بر کرانه نهر زریق واقع بوده و اختلاف مکانی در مورد آسیاب زرق و دهکده زرق است، نه درباره محل تقسیم آب یا بخش آب، و دهکده زرق. توجه به سخنان ابن حوقل این نظریه را تأیید می کند. او می گوید:

«تقسیم گاه آب در قریه زرق است، هر محله و کوچه ای حصه ای معین از آب دارند و این سهم به وسیله تخته هایی با سوراخهایی تعیین می شود، و این تخته ها در قریه ای موسوم به بخش آب واقع در نیم فرسنگی شهر نصب شده است.»^{۱۳۴} و مقدسی این جایگاه تقسیم آب را در یک فرسنگی شهر با یک استخر گرد و مسئولی برای سنجش آب ذکر کرده است.^{۱۳۵} به جهت وجود همین تقسیم گاه آب در این ناحیه است که باغستانهای اطراف دهکده و همچنین مناطق مزروعی مرو آبیاری می گردید. خریزه کشتزارهای ناحیه زرق معروف بوده است و یکی از اقلام تجارت ناحیه مرو بر گه همین خریزه های زرق است. در قرن ششم هجری هنگامی که بار دیگر مرو مورد توجه خاص سلطانی مقتدر چون سنجر قرار گرفت - و البته اطرافیان وی نیز به او تاسی می کردند - گذشته از اینبیه ای که در خود مرو ایجاد گردید، وزیران سلاطین سلجوقی نیز مفتون

۱۳۱. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۱۰.

۱۳۲. رک به ابن اثیر، اخبار ایران از تاریخ الکامل ابن اثیر، وقایع سال ۳۱ ه. ق، ص ۳۰۱.

۱۳۳. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، حاشیه ص ۴۲۷.

۱۳۴. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰؛ و نیز اصطخری، مسالك و ممالک، ص ۲۰۷؛ و نیز

حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۳۸۹.

۱۳۵. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۸۴.

روستای زرق شده بودند و ابنیه بسیاری در این ناحیه ایجاد کردند. از جمله کوشک سلطان که قصری بزرگ همراه با باغ زیبایی در کنار آن بوده است. در سال ۶۴۸ ه. ق. ارغون حاکم مغول به کوشک سلطان در زرق توجه کرد و کوشک و باغ آن را دوباره احیا نمود و به ساکنان محل نیز دستور داد تا خانه‌ها و باغهایی برای خود احداث کنند. تا بدین ترتیب، زرق از آبادانی بیشتری برخوردار گردد.

سفیدنج (سپیدنگ) = یاقوت نام این ده را سفیدنج آورده و آن را از قراء مرو با فاصله ۴ فرسنگ تا مرو دانسته است.^{۱۳۶} مستوفی آن را از ضیاع مرو و مقام ابو مسلم خراسانی دانسته است.^{۱۳۷} اولین بار ابو مسلم در سفیدنج دعوت خود را آشکار کرد و لباس سیاه را که شعار این دعوت بود، پوشیده و سپس سفیدنج لشکرگاه ابو مسلم در ۱۲۹ ه. ق. بود که وی ۴۲ روز در آن اقامت داشته و چون سفیدنج (سپیدنگ) گنجایش لشکر یانش را نداشت، لشکرگاه خود را به ماخان (ماخوان) انتقال داد. ابو مسلم در سفیدنج حصار و بارویی محکم ساخته بود و نماز عید فطر را در آنجا خواند. روستای سفیدنج بر کنار جوی خرقان قرار داشته است. از منسوبان بدانجا می توان از ابو احمد عبدالرحمن بن احمد السقیدنجی که از ابراهیم بن اسماعیل بن نبال المحجوبی روایت نقل کرده است، نام برد.

سنج یا سنگ = در یک منزلی باختر مرو میان دو راه که به سرخس و مرو منتهی می شد، قرار داشته و ضبط نام آن به صورت سنگ هم آمده است.^{۱۳۸} مقدسی گوید: «ساختمان هایش از سنگ است و جامعی آباد در کنار بازار دارد. نهر در پشت آن است و کنارش بستانی و سپس گرمستانی است از آن آل مصفی»^{۱۳۹} مردم مرو این محل را سنگ می گفتند با این نام دو دهکده در مرو وجود داشت که یکی را سنج عباد می گفتند.^{۱۴۰} سنج بزرگتر شهری بود که چهار فرسخ از مرو فاصله داشت و عنوان آن را

۱۳۶. یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۱۳۷. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۴.

۱۳۸. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۴۶.

۱۳۹. همان اثر، ص ۴۵۵.

۱۴۰. سنگ عبادی، حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۱۷۰؛ و نیز یاقوت، معجم البلدان، ج ۳،

با صلح فتح کرد. سنج دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باغستانی بزرگ بود.^{۱۴۱} هنگامی که غزها بر خراسان و مرو استیلا یافتند، بر سنج فرود آمدند و مردم شهر یک ماه کامل تسلیم نشدند و چاره‌ای برای غزها نماند مگر اینکه با مردم صلح کنند و این صلح در ۵۵۰ ه. ق. اتفاق افتاد.^{۱۴۲} از منسوبان به سنج ابو داود سلیمان بن معبد بن کوسجان سنجی مورخ و محدث و دانشمند متوفی در ۲۵۷ ه. ق.؛ و همچنین ابو علی حسن بن شعیب النسجی امام شافعی مرو و یحیی بن موسی السنجی و ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن احمد بن عبدالصمد حفصی السنجی از فقها و مدرسین مرو را می توان نام برد.^{۱۴۳}

سنجان = دهکده‌ای است بر یکی از دروازه‌های مرو که آن را دژ سنگان گویند. سنجان معرب سنگان است. سنجان را نباید با سنج اشتباه گرفت. سنجان از جمله قراء مرو است که دارای مسجد و بازار بوده و از بزرگان منسوب به آن قاضی ابوالحسن علی بن حسن بن محمد بن حمدویه السنجانی فقیه شافعی است که فقه را نزد ابوالعباس احمد بن عمر بن سریج در بغداد فرا گرفت و عهده‌دار کارهای قضای نیشابور گردید.^{۱۴۴} سوسقان (شوشقان)^{۱۴۵} = در چهار فرسنگی مرو در بین ریگزار به طرف صحرا واقع است. اصطخری نام سوسقان را در ردیف نواحی ذکر کرده که دارای مسجد جامع بوده‌اند.^{۱۴۶} مؤلف حدود العالم ضبط نام این شهر را به صورت سوسقان نوشته و فاصله آن را تاخره (خرق) یک فرسنگ ذکر کرده است.^{۱۴۷} ابن خوقل محل این ده را در زیر راهی که از مرو به طرف سرخس می رود ذکر کرده و می گوید که از شهرهای نزدیک به مرو است در طرف چپ خرق.^{۱۴۸} از بزرگان منسوب به آن طلحة بن محمد بن

۱۴۱. استرنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۶.

۱۴۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۶۲.

۱۴۳. همان اثر، ص ۱۶۱.

۱۴۴. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۷۲ و ج ۲، ص ۴۳۴؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۶۰.

۱۴۵. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۷۲ و ج ۲، ص ۴۳۴.

۱۴۶. اصطخری، مسالك و ممالک، ص ۲۰۹.

۱۴۷. حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۳۸۹؛ استرنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت

شرقی، ص ۴۲۶.

احمد بن ابی غنم بن خیر السوسقانی است که از ابا الفضل محمد بن عبدالرزاق الرزاق الماخوانی حدیث شنیده و در سال ۵۲۷ ه. ق وفات یافته است.^{۱۴۹}

کشمیهن یا کشماهن = در کنار ریگزاری بزرگ به فاصله یک فرسنگی هرمز فره و یک منزلی (چهار فرسنگی) مرو، در سمت راست، سر راه جاده بخارا واقع است.^{۱۵۰}

حدود العالم ضبط نام آن را گوشمیهان آورده است.^{۱۵۱} و یعقوبی در البلدان آن را کشماهن آورده و می نویسد که مویز کشمیهانی از همین جاست.^{۱۵۲} مسجد جامع نیکو و بازارهای معمور و گرمابه ها و کاروانسراهای بسیار داشته و در باغهای آن میوه فراوان بود. صاحب زین الاخبار می گوید: «کشمیهن شهر کی بود از اعمال مرو و از بزرگترین قراء مرو و به راه صحرا به طرف آمل و جیحون افتاده بود»^{۱۵۳} بدین ترتیب آشکار است که کشمیهن در سمت شمال غربی مرو قرار داشته است. ابن حوقل کشمیهن را در یک منزلی مرو، در خود ریگزار بارودی بزرگ و درختان میوه و بازارهای خوب و کاروانسراها و رباطها و گرمابه ها معرفی می کند.^{۱۵۴} این رود بزرگ همان نهر ماجان است که این محل را مشروب می کرده و دروازه مصب ماجان که در شمال بوده به نام در کشمیهن نیز خوانده می شد. از منسوبان به این ناحیه، راوی صحیح بخاری، ابوالهیثم محمد بن مکی کشمیهنی را می توان نام برد.

ماخان یا ماخوان = بنا به اشارات اندکی که درباره محل و موقع ماخان در منابع موجود می باشد، می توان گفت که در مغرب و در سه فرسنگی مرو ماخان واقع بوده. دهکده ماخان را دهکده سنگ رود جزو دهستان فریدن از توابع شهر مرو شاهجان نیز

ذکر کرده اند. ماخان، خاستگاه ابومسلم خراسانی است. * وی مسجد جامع، دارالاماره ای بسیار عالی در ماخان بنا نمود که قبلاً توصیف آن گذشت. این نکته شایان ذکر است که ماخان در عهد ابومسلم به جهت انتقال مراکز مختلف بزرگ از جمله مسجد، دارالاماره، بازار از مرو شاهجان به ماخان از اهمیت بیشتری نسبت به خود مرو - در دوره ابومسلم - برخوردار شده بود. ابومسلم لشکرگاه خود را در ۱۲۹ ه. ق از سفیدنج (سپیدنج) به ماخان انتقال داد، و برای لشکر خندقی کند با دو در، و بر هر دری پاسبانی معین کرد و هفت هزار نفر لشکریان ابومسلم در این محل مستقر شده بودند.^{۱۵۵} پس از حمله مغول و ویرانی مرو، ماخان نیز از تلاشی محفوظ نماند. هنگامی که مرو بار دیگر در زمان تیمور از آبادی اندکی برخوردار شد، به جهت اقامت گاهگاه تیمور در ماخان، این ناحیه نیز از آبادانی بالنسبه ای برخوردار گردید.^{۱۵۶} با قوت به هنگام توصیف از حومه پهناور ماخان دو کوچه بزرگ در آنجا یکی موسوم به برار جان (برادر جان) و دیگری موسوم به تخاران به را اسم برده است.^{۱۵۷}

مرو الروذ و مضافات آن = این شهر بعلت واقع بودن در کنار علیای نهر مرغاب، «مرو بالا یا مرو علیا» و به جهت تمایز از مرو شاهجان که شهری بزرگتر می باشد، به نام «مرو کوچک» و به خاطر قرار گرفتن در کنار قسمت سفلائی رود مرو رود، مرو الروذ نام گرفته است. محل دقیق مرو بالا یا مرو کوچک و بگفته مقدسی آن گونه که ایرانیان گویند بالا مرغاب تا حدودی برای جغرافی نویسان عرب مشکوک بوده است ادعان دارد که:

۱۵۵. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۱۰، ص ۴۵۳۲.

۱۵۶. لسترنج، جغرافیای تاریخی مرو و مینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۹.

۱۵۷. لسترنج، همان اثر، ص ۴۲۶.

* نام اصلی او گودرز پسر و نداد هرمزد، متولد ماخان، پدرش بعد از قبول اسلام نام عربی عثمان و لقب مسلم را برگزید. ابومسلم، پس از چند سال که برای پیدایش یک جنبش ملی، علیه نازیان و دولت آل مروان در نهران کوشید، در شب آدینه، ۲۳ ماه رمضان سال ۱۲۹ ه. ق، به پیشوایی خراسانیان در دهستان فریدن مرو قیام کرد. وی که تا آن تاریخ به کیش باستانی ایران وفادار بوده در هنگام قیام نام ایرانی خود را تغییر داده و کنیه عربی ابومسلم را بر خود نهاد و جنبش ابومسلم را در مرو آغاز نمود، در یک روز ۶۰ قریه نزدیک مرو را با خود همدانستان کرد و ببرق سپاه عباسی را گشود. اسفزاری، اوضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷۵.

۱۴۸. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۶۴.

۱۴۹. یاقوت معجم البلدان ج ۳، ص ۱۹۰.

۱۵۰. اصطخری، مسالك و ممالک، ص ۲۰۹؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۶۵ و ۱۷۱؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۴ ص ۲۷۸.

۱۵۱. حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۱۷۰.

۱۵۲. احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آبتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۵۵.

۱۵۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۷۶؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۷۸.

۱۵۴. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۱.

«همه کشور را بیان کرده ایم، همه جا رفتیم، شهرها را دیدیم. باز هم ما در سه جا گنج ماندیم. آن سه جا غرچ شار [غرجستان]، مرو رود، سرخس است.» و در جای دیگر گوید: «چون از مرو شاه دور است، نمی توان آن را به مرو یا به سرخس که نزدیک تر است، نسبت داد، پس ناچار به توصیف آن بسنده کردم.»^{۱۵۸}

با این اوصاف باید گفت: مرو رود در کنار مرغابی که کوههای غرجستان را ترک کرده به طرف شمال دوری زده و به جانب مرو بزرگ می رود، در میدانی که به اندازه یک تیر پرتاب تا رود مرغاب و سه فرسنگ با کوههای غربی و دو فرسنگ با کوههای شرقی فاصله داشت در پنج منزلی (۲۰ فرسنگی) جنوب مرو شاهجان، ۳ منزلی (۱۲ فرسنگی) غرب طالقان در محلی بین راه هرات - بلخ و مرو که دارای اهمیت زیاد نظامی و تجارتهای بود، قرار داشت.^{۱۵۹} مرو رود از اقلیم چهارم است.^{۱۶۰} حمدالله مستوفی این شهر را که نسبت به مرو شاهجان کوچکتر ولی وسعت آن برابر طالقان است، تا اواخر قرن هشتم هجری قمری از بزرگترین شهرهای ناحیه مرغاب علیا و از مراکز مهم تجارتی دانسته هوایش را گرم سیر و خوشگوار و آبش را گوارنده و محیط دیوار آن را ۵ هزار گام نوشته است.^{۱۶۱} یاقوت، آن را از اقلیم پنجم می داند به طول ۸۵ درجه و عرض ۳۸ درجه و پنجاه دقیقه وی که در سال ۶۱۶ ه. ق. این ناحیه را دیدن کرده می گوید که تمام اهل خراسان مرو رود را مروذ تلفظ می نمایند.^{۱۶۲} مرو رود نسبت به مرو شاهجان تاریخ جدیدتری دارد اسکندر کبیر در سال ۳۲۷ ق. م. آن را بنهاد و به قولی اسکندریه مارگیانا، مرو رود است. مرو رود شهر سرحدی ساسانیان بطرف مشرق بود.

در واقع واحه مرو در آن زمان محاط به دیواری بود که محیط دایره آن ۱۲ فرسنگ بود. این شهر قبل از اسلام بنا بر موقعیت مهم نظامی و تجاری که داشت یکی از شهرهای عمده باکتریا، و از بزرگترین بلاد حوضه مرغاب علیا بشمار می رفت و پس از فتوحات اسلام نیز رونق خود را حفظ کرد. اولین سردار لشکر اسلام، احنف بن قیس

۱۵۸. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۵۸.

۱۵۹. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۱۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۶.

۱۶۰. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۵.

۱۶۱. همانجا.

۱۶۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۶.

تیمی که در سال ۱۸ یا ۲۲ ه. ق. به تعاقب یزدگرد گماشته شده بود از راه طبسین به خراسان آمد و هرات را گرفت و بعد، مرو و مرو رود و بلخ و صفحات شمالی را از نسا بور تا تخارستان فتح کرد. احنف در سال ۳۱ ه. ق. (۶۵۲ م) در مرو رود قلعه ای را که در یک منزلی شهر و در دهستان بزرگ شق الجرد^{۱۶۳} واقع بود به دست آورد و این همان قلعه ای است که بعدها به نام قصر یا کوشک احنف مشهور گردید. بلاذری گوید: احنف، حصنی را که از مرو رود بود، فتح نمود و در این جنگ با اهل مرو رود و وادی مرغاب، ترکان هم حضور داشتند.^{۱۶۴} در سال ۳۲ ه. ق. احنف باذان، مرزبان مرو رود را محاصره کرد ولی باذان، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای پیش احنف فرستاد و با پذیرفتن پرداخت شصت هزار درهم پیشنهاد صلح کرد و احنف در مرو رود به قصر آمد و به سه صد هزار درهم با مردم آنجا صلح نمود.

اگرچه مرو رود از لحاظ تاریخ در طی سالها و قرون بعد به تاریخ ولایات اطراف مانند جوزجان غرجستان، هرات و مرو وابسته بوده لیکن حیثیت و مرکزیت خود را در ناحیه دارا بوده و حتی از خود، امرای محلی نیز داشته است حمدالله مستوفی مرو رود را در قرن هشتم یک شهر پررونق ذکر می کند و چنین بر می آید که مرو رود از خدمات جبران ناپذیر مغولها در اوائل قرن هفتم نجات یافته است، لیکن در اواخر قرن هشتم پس از عبور لشکریان تیمور از هرات و بادغیس سهم خود را از خرابیها و ویرانیها گرفت.

در باب اینکه دو نقطه مهم بالا مرغاب و مرو چاق*، کدام محل سابق مرو رود بوده است، هنوز اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. اینکه مرو رود در محل مرو چاق بوده یا اندکی جنوبی تر در محل بالا مرغاب قرار داشته، قابل تعمق است. اکثر جغرافی نویسان عرب را عقیده بر این است که مرو رود در ناحیه بالا مرغاب واقع است و از جمله نقاط واقع در این خط را قصر احنف ابن قیس ذکر کرده اند و از آنجا راه

۱۶۳. بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۸۹.

۱۶۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۰۲.

* مرو چاقی - مرو چک - مرو جیق، مرو کوچک = چاق، جیق به ترکی یعنی اندک، کم، کوچک
از جهت تمایز از مرو بزرگ (مرو شاهجان) این ناحیه را مرو کوچک خوانده اند.

مستقیمی به بلخ می‌رفته است. شرف‌الدین علی یزدی گوید که در زمان وی آنجا را مرغاب می‌نامیدند و مرو چاق در هیچ یک از متون مرغاب نامیده نشده، اما از طرف دیگر بالا مرغاب در برخی از متون مرغاب نامیده شده و بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که می‌بایست مرورود را با ناحیه بالا مرغاب یکی دانست.^{۱۶۵} بالا مرغاب موقعیت خوب و مستحکمی داشته است. راهی که از مرو چاق از کنار شرقی مرورود به طرف بالا مرغاب می‌رود، از ناحیه‌ای موسوم به قراولخانه واقع در نزدیکی محل پیوستن رود قلعه ولی* به مرغاب می‌گذرد. قراولخانه ده کوچک ترک‌نشین بود که در نزدیکی این ده تپه‌هایی با قطعات آجری و سایر آثار عمارت پدیدار است.^{۱۶۶}

با توجه به خط سیر ارائه شده توسط جغرافی‌نویسان عرب نقاطی که به عنوان نواحی بالا مرغاب ذکر گردیده است، تمامی محل سابقه مرورود را نمایش می‌دهد و اینکه قدامه جغرافی‌نویس عرب ذکر می‌کند که در نزدیکی مدخل شمالی و همین‌طور مدخل جنوبی دره بالا مرغاب برجهای سنگی بالای تخته سنگها واقع شده که از معبر محافظت می‌کند (و برج شمالی ظاهراً همان قلعه عمر و جغرافی‌نویسان عرب است) نشان می‌دهد که مدخل این دره در یک فرسنگی مرورود واقع شده بود، دلیلی دیگر است بر اینکه مرورود در ناحیه بالا مرغاب واقع بوده، نه در مرو چاق.^{۱۶۷} مرورود از جانب غرب با گنج رستاق و از سمت جنوب با غر جستان و از طرف شرق با جوزجان و از جانب شمال با ولایت مرو محدود بود. اصطخری می‌گوید:

«مرورود از پرشنگ بزرگتر است و رودی بزرگ دارد و این رود است که به شهر مرو می‌رود و بیابانی خوش دارد و آب و باغ و بوستان فراوان و کوشک آخنف بربیک منزلی مرو رودست بر راه بلخ و قصر آخنف آب روان دارد و میوه‌های نیکو.»^{۱۶۸} و این حوقل می‌گوید که دریا از بین مرو رود و طالقان گذشته و توسط پلی از آن عبور

۱۶۵. بار تولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۸۶.

۱۶۶. بار تولد، همان کتاب، ص ۸۵.

۱۶۷. بار تولد، همان کتاب، ص ۸۶.

۱۶۸. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۱۳.

* در دامنه کوهها در وسط یک میدان وسیع و حاصلخیز واقع بوده و آثار کاریزهای آن نشان می‌دهد که وقتی اطراف آن مزروع بوده است (بار تولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۸۷).

می‌شد.^{۱۶۹} و مقدسی درباره این ناحیه می‌گوید: «مرورود، شهرستان مهم و ناحیتی گسترده است. مسجد جامع آن در میان بازار است با دیوارهای چوبین، چهار منبر دارد، نام قصبه نیز همین است. نهری کنار آن را می‌شکافد، پر حاصل است. بر بازار در تابستان سایه بان می‌زنند.»^{۱۷۰}

در قرون وسطی از مرورود و ولایات آن که از مراکز مهم تجاری واقع در بین شهرهای بزرگ هرات، مرو و بلخ بشمار می‌رفت، راههای عمده‌ای عبور می‌کرد. از مرو بزرگ از کنار مرغاب راهی به مرورود آمده بود که تمام جغرافی‌نویسان از آن ذکر نموده‌اند. از مرورود راهی به طالقان رفته و از طریق فاریاب و شبرقان (شبرغان) و یا از یهودیه میمنه و انبار به بلخ می‌رسید که اصطخری و مقدسی مسافتهای آن را ذکر کرده‌اند.^{۱۷۱}

در شمال مرورود شهر پنج ده در کنار مرغاب واقع بود بنابه گفته یاقوت و وجه تسمیه آن، این است که از پنج روستا مرکب بوده و به صورت شهری درآمده، و ضمناً روستاهای آن محله‌های شهر را تشکیل داده‌اند. این نام نخستین بار در قرون پنجم هجری قمری دیده می‌شود. در سال ۴۳۷ ه. ق. که ناصر خسرو به مکه معظمه می‌رفته از این مقام گذر نموده بود.^{۱۷۲} در سال ۶۱۶ ه. ق. یاقوت نیز به آنجا آمده بود و می‌گوید که بعضی آن را خمس القری می‌نویسند.^{۱۷۳}

ظاهراً در قرن هفتم ه. ق. وضع زراعت و تمدن در این منطقه شکوفاتر از پیش بوده. یاقوت آن شهر را در شمار پر رونق‌ترین و آبادترین بلاد خراسان بشمار می‌آورد و روستاهای ایغان و بهونه و خوزان و دیزک سفلی را جزو نواحی پنج ده می‌شمارد.^{۱۷۴} پنج ده وادی ممتد و باریکی به طول ۲۵ میل و تقریباً دو میل عرض می‌باشد. خرابه‌های

۱۶۹. ابن حوقل، صورالارض، ص ۱۶۴.

۱۷۰. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۸.

۱۷۱. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۲۲؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۵۱۰؛ ابن حوقل، صورالارض، ص ۱۷۸.

۱۷۲. ناصر خسرو و قبادیانی، سفرنامه، تصحیح محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۵، ص ۱.

۱۷۳. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۴.

۱۷۴. همانجا.

شهر بزرگی در جنوب قریه پنج ده نمایان بوده. در دوره تیمور، تراکمه نام پنجاهه را به پندی مبدل کردند. در این دوران اراضی مزروعی پنجاهه فوق العاده ناچیز شده بود، به طوری که اهالی پنجاهه قادر به تهیه آذوقه سکنه خود نبودند. صفحه آباد پنجاهه از منطقه معمور مرو به واسطه صحرای ریگزار وسیعی جدا شده بود.^{۱۷۵} مستوفی می گوید که ملک شاه پنج ده را دوباره ساخت و دورش بارویی کشید که پنج هزار گام است. گرمسیر است اما هوایی درست دارد و آبی گوارانده و از میوه هایش انگور و خربزه.^{۱۷۶}

در دو فرسنگی شمال شهر مرو رود و در چهار منزلی جنوب مرو شاهجان شهر قرینین در کنار بیابان بالای تپه واقع بود. این ده، در ۲۵ فرسنگی مرو واقع و اسم خاص آن برکدیز بود و اعراب از آنجایی که گاه آن را جزو مرو، و گاه جزو مرو رود می دیدند، قرینین نامیدند. دیه مزبور در روی تپه بلندی در کنار رودخانه واقع بود و در آن کشاورزی وجود نداشت. ساکنان محل با کرایه دادن خران روز می گذرانند.^{۱۷۷} ابوالفداء قرینین را هم تشبیه قرین و هم تشبیه قرن می داند و می گوید چون قرینین یا برکدیز مقارن مروالرو است، آن را قرینین یا قرینان گویند.^{۱۷۸}

لسترنج می گوید: قرینین در چهار منزلی بالای مرو بزرگ و دو منزلی زیر مروالرو رود واقع بود.^{۱۷۹} حال آنکه چنین موقعی غیر ممکن به نظر می رسد. قرینین بین مرو بزرگ (مرو شاهجان) و مروالرو رود واقع بوده و این اشتباه از آن جهت صورت گرفته که مروالرو رود را در بالای مرو شاهجان تصور کرده اند.

در قرن وسطی در چهار فرسخی شمال مرو رود شهر دزه یا دیزه در هر دو کنار مرغاب واقع بود که در میان آن پلی وجود داشت و این شهر مسجد جامع زیبایی داشت و دارای باغ و زراعت بسیار بود. یاقوت نام دزه را سنوان هم ذکر کرده است.^{۱۸۰}

۱۷۵. بار تولد. جغرافیای تاریخی ایران، ص ۹۰.

۱۷۶. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۹۵.

۱۷۷. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۳.

۱۷۸. الفداء، تقویم البلدان، ص ۵۳۳.

۱۷۹. لسترنج جغرافیای تاریخی، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۴۲.

۱۸۰. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۶.

مقدسی گوید دزه بزرگ و خوب است، نهر آن را می شکافد. جامع آن در بازار است.^{۱۸۱} ابن حوقل می گوید شهرهای مروالروود قصر احنف و دزه است و بزرگترین آنها مروالروود است که از پوشنگ نیز بزرگتر و دارای رود بزرگی است و همین رود است که به سوی مرو جریان دارد. دزه بر طریق انبار، در چهار فرسخی آن است. رود مرو رود از وسط دزه می گذرد و آن را دونیمه می کند و میان آن دو پلی ساخته اند. دزه دارای باغها و تاکها و میوه خوب است.^{۱۸۲}

در جنوب مرو رود نیز دهات و قصبات معمور زیادی وجود داشته، آبشین (افشین) یا باشین به فاصله یک تیررس در کناره شرقی مرغاب در چهار متری جنوب مرو رود واقع بود لسترنج آبشین را در شمار شهرهای عمده غر جستان شمرده است.^{۱۸۳} بغشور به معنی حوض آب شور^{۱۸۴} و از شهرهای روستای گنج (گنج رستاق) است و این گنج رستاق به فاصله قریبی در سمت غربی مرو رود واقع بود. در قرن چهارم ابن حوقل آن را از قشنگترین و پر ثروت ترین شهرهای خراسان دانسته، مرکز گنج رستاق را بین و از نواحی آن کیف و بغشور را نام برده، گوید ابو منصور بغوی برید نیشابور از همین بغشور است. و باز گوید بین و کیف دارای آبهای جاری فراوان و باغ و تاک اند و بناهای آن دو از گل است. اما بغشور در بیابانی سراسر کشت دستی و بارانی است و زراعتهای مردم آنجا دیمی و آب ایشان از چاه است، و نیز کشتزارها و باغها و تاکها دارند و آن شهری است با خاک و هوای سالم و در کنار، راه مروالروود واقع است.^{۱۸۵} و مقدسی گوید: گنج روستا بزرگترین شهر که آن بین سلطان نشین است که بزرگتر از پوشنگ است. بغشور از لحاظ بزرگی مانند پوشنگ است و کیف همچون نیمی از آن است. آب روان سرشار و باغها و تاکستان بسیار دارد. ساختمانها از گل است. بغشور در بیابان است و کشتزارهاشان دیمی است. از چاه می آشامند، خاکش

۱۸۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۵۸.

۱۸۲. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۶.

۱۸۳. لسترنج، سرزمین خلافت شرقی، ص ۴۴۲.

۱۸۴. حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۱۶۹.

۱۸۵. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

سال، هوایش خوب آبش سبک در کنار مرورالرود است.^{۱۸۶}

لوکرین* و مقدسی ضمن اینکه نام محل را لوکرا ذکر کرده، گوید که آباد و پهناور است و آن را به اندازه قصر آحتف شمرده است.^{۱۸۷} لوکرا یا لوکر در نیمه راه قرینین و مرورالرود واقع بوده.

* لوکرین را یاقوت لوکر آورده و فیلسوف معروف قرن ششم ابوالعباس فضل بن لوکری مروزی از همین ناحیه است. (تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۲۹۲).

زاغول = نزدیک مرورالرود بود و مهلب ظالم بن سراق بن صبح بن عتیک از دی مکنی به ابوسعید، امیر خراسان در زاغول به درد پهلوی وفات یافت و قبر وی در آنجاست.^{۱۸۸}

در مرورالرود دو راه مهم بهم تلاقی می کرده، یکی از جانب سرخس و دیگری از مرو بزرگ. اولی کویر واقع بین دو رود بزرگ را قطع می نموده، و دومی در امتداد رود مرغاب سیر نموده از زمینهای حاصلخیز و شهرهایی که در ساحل آن بودند، می گذشت.

بزرگان مرورالرود

۱ = امام احمد بن محمد بن حنبل مرورالروزی که یکی از امامان مذاهب اربعه اهل سنت و از علمای معروف عالم اسلام است اگر چه در بغداد متولد و در آنجا وفات نموده است (۱۶۴ هـ. ۲۴۱ هـ). اما والدین وی از مرورالرود بوده و به بغداد رفته اند.

۲ = ابوبکر احمد بن محمد بن صالح مروزی که سردسته اصحاب امام احمد بن حنبل بود و امام احمد بن حنبل او را خیلی احترام می نمود. در سال ۲۷۵ هـ. ق. وفات یافت و در جوار تربت امام حنبل مدفون گشت.

۳ = ابن ابی طاهر طیفور ابوالفضل احمد مرورالروزی از بلغا و شعرای معروف در سال ۲۰۴ متولد و در ۲۸۰ هـ. ق. وفات نمود وی صاحب تاریخ بغداد و سیزده تالیف

۱۸۶. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۴۹.

۱۸۷. مقدسی، همان کتاب، ص ۴۵۹.

۱۸۸. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۰۷؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۳.

مشهور دیگر است.

۴ = ابن راوندی از رجال متکلمین معتزله در قرن سوم هجری قمری.

۵ = ابو حامد احمد بن حسن بن علی از جمله فقها رواة مشهور و مؤلفین مرورالرود

متوفی ۳۷۷ هـ. ق.

۶ = ابونصر مرورالروزی مؤلف کتاب اخبار العلماء.

۷ = یوسف بن موسی مرورالروزی از علماء حدیث.

۸ = حسین ابو علی بن محمد بن احمد مروزی مشهور به قاضی از فقههای شافعی

متوفی ۴۶۲ هـ. ق.

۹ = عمر بن محمد بن خالد بن عبد الجبار بن عمد الملک از علمای نجوم و

حکمای شهیر اسلامی است. زیچ مختصر موافق مذهب جدش خالد مرورالروزی ترتیب

نمود. وی دارای رصدخانه بوده، مؤلف کتاب تعدیل الکواکب و کتاب صناعة الاسطرلاب

المسطح است

۱۰ - ابوبکر خلف بن محمد بن ابی احمد و برادرش ابو عمر و الفضل مرورالروزی و

از فضلا و محدثین است که در ۵۰۶ هـ. ق فوت کرده است.

هرمز فره (مسفره = مسفره)^{۱۸۹} = از بخشهای مهم مرو، در پنج فرسنگی مرو، بر

سر جاده خوارزم واقع بوده و نهر هرمز فره از آنجا می گذرد. در قرن هفتم نام این منطقه

مسفره بوده و یاقوت وجه تسمیه هرمز فره را چنین می آورد که چون سپاه اسلام وارد مرو

گردید، این محل پایگاه سرداری به نام هرمز بود، و چون از برابر سپاه اسلام گریخت،

اعراب گفتند: «هرمز فر» (یعنی، هرمز گریخت) پس از این هزیمت نام هرمز فره بر این

مکان ماند. ❖

نهر هرمز فره که در انتهای حومه مرو جریان داشت، به شهر هرمز فره که نزدیک

باتلاقیهای رود مرغاب واقع بود، می رسید. هرمز فره دارای مسجد جامع و بناهای بسیار

۱۸۹. حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۱۷۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۹۹.

* در باب اینکه امکانا فره به معنی فرایزدی باشد، در هیچ منبعی اشاره ای یافت نشد.

بوده است^{۱۹۰} که آنها را به حسین بن طاهر نسبت داده‌اند، و وی می‌خواسته که بازارها و دارالاماره را از ناحیه ماخان (ماجان) به این ناحیه انتقال دهد که فرصت نیافت. محله مشهور رأس الشبای سرای خواجه ابوالفضل محمد بن عبیدالله (عبدالله) در این شهر بوده است. از بزرگان و دانشمندان مشهور منسوب به این مکان، ابوهاشم بکیر بن ماهان هرمز فرمی است، وی از جمله کسانی بود که در پایداری دولت عباسی کوشید. همچنین ابراهیم بن احمد بن ابراهیم هرمز فرمی که علی بن خشرم و سلیمان بن معبد سنجی و دیگران از وی حدیث شنیده‌اند.^{۱۹۱}

بخشهای معرفی شده در صفحه‌های قبل چنان که گفته شد، تنها از این جهت از سایر دهات و قصبات مرو که در صفحه‌های بعدی معرفی خواهند شد، پیشی گرفته است که اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری درباره آنها به دست آمده بود. در اینجا کوشش می‌گردد که اکثر قریب به اتفاق، قراء مرو را که در جغرافیهای تاریخی در دسترس و یا تنها در معجم البلدان یا قوت حموی وجود داشته، به صورت الفبایی، اجمالاً معرفی گردد.

ارزنقباد = قریه‌ای است از قراء مرو شاهجان.^{۱۹۲}

ارسابند = قریه‌ای در دو فرسنگی مرو شاهجان از این ناحیه بزرگانی چون محمد بن عمران، الارسابندی و ابوالفضل محمد بن فضل الارسابندی و قاضی محمد بن الحسینی الارسابندی الحنفی که قاضی مرو بود، برخاسته‌اند.^{۱۹۳}

ارم کیلیق = یعقوبی در البلدان نام این قریه را جزء مضافات مرو می‌آورد.^{۱۹۴}

یاقوت این ده را معرفی نکرده است.

اروی = از دهکده‌های مرو است با دو فرسنگ فاصله که از منسوبان بدان،

ابوالعباس احمد بن محمد بن عمیره عمرو بن یحیی بن سلیم الارووی است.^{۱۹۵}

اسفس = از قراء مرو نزدیک فاز که به آن اسبس نیز می‌گفتند و از بزرگان آن خالد بن رقاد بن ابراهیم الذهلی الاسفسی است.^{۱۹۶}

استاخوست = از قراء مرو بین آن و مرو سه فرسنگ فاصله است و از بزرگان آن ابو عبدالله الاستاخوستی است.^{۱۹۷}

اشترج = قریه‌ای از قراء مرو که به آن اشترج بالا می‌گویند. یاقوت می‌گوید این نشان می‌دهد که می‌بایست در همین نواحی قریه‌ای به نام اشترج الاسفل (پایین) هم وجود داشته باشد. از منسوبان به اشترج بالا، ابوالقاسم شاه بن النزل بن شاه السعدی الأشرجی متوفی در رمضان سال ۳۰۱ هـ ق را نام می‌برد.^{۱۹۸}

انداق = قریه‌ای در دو فرسنگی مرو.^{۱۹۹}

اندخوذ = شهری بین بلخ و مرو در بین ریگزار و منسوب به آن را انخذی یا نخذی گویند و از منسوبان به آنجا، ابویعقوب یوسف بن احمد بن علی اللولوی النخذی از علما و فضلا که بسیاری از بزرگان محدث از وی حدیث نقل کرده‌اند. وی از شیوخ ابی سعد بوده و به وی اجازه فقاهاست داده و بعد از سال ۵۳۳ هـ ق وفات یافته است.^{۲۰۰}

انقلقان یا انکلکان = از قراء مرو و از منسوبان به آن مظهر بن الحکم ابو عبدالله البیع الأنقلقانی است که از وی مسلم بن الحجاج روایت نقل کرده است.^{۲۰۱}

بابان = محله‌ای در پایین مرو که از منسوبان آن ابوسعید عبده بن عبدالرحیم بن حیان البابانی المروزی متوفی در دمشق سال ۲۴۴ هـ ق را می‌توان نام برد.^{۲۰۲}

باب شورستان = محله‌ای در مرو است.^{۲۰۳}

۱۹۵. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۲۷.

۱۹۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۴۸.

۱۹۷. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۷۶.

۱۹۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۷۶.

۱۹۹. یاقوت، همان کتاب، ص ۳۷۲.

۲۰۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۳۷۲.

۲۰۱. یاقوت، همان کتاب، ص ۳۹۲.

۲۰۲. یاقوت، همان کتاب، ص ۳۹۲.

۱۹۰. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۶؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۰.

۱۹۱. یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۹۹.

۱۹۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۵.

۱۹۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۰۷.

۱۹۴. یعقوبی، البلدان، ص ۵۵.

بابشیر = قریه‌ای در یک فرسنگی مرو و از بزرگان آن ابراهیم بن احمد بن علی
البابشیری متوفی ۳۰۶ ه. ق. است. ۲۰۴

بابقران = از قراء مرو بود که از بزرگان منسوب بدانجا، ابوالحسن احمد بن
محمد بن عیسی الباقرائی است که از حسین بن اسماعیل المحاملی حدیث شنیده
است. ۲۰۵

باجخوست = قریه بزرگی از قراء مرو با دو فرسنگ فاصله از مرو، و از بزرگان آن
ابوسهل النعمان الأکار الباجخوستی است و ابوسعید وی را از جمله شیوخ خود
می‌داند و در سال ۵۴۸ ه. ق. وفات یافته است. ۲۰۶

باران = از قراء مرو که به آن دزه باران نیز می‌گفتند و از منسوبان به آنجا حاتم بن
محمد بن حاتم البارانی است. ۲۰۷

بارناباذ = محله‌ای در مرو نزدیک باب شارستان و از بزرگان منسوب بدانجا
ابوالهیثم بزید بن الهیثم البار ناباذی که امام جماعت مرو بوده است. ۲۰۸

باز = از دهکده‌های مرو بر شش فرسنگی آن واقع و از منسوبان بدان، ابو ابراهیم
زیاد بن ابراهیم بازی مروزی است. ۲۰۹

باغ = دهکده‌ای است با دو فرسنگ فاصله از مرو و آن را باغ و برزن گویند. از
منسوبان به آن اسماعیل باغی است که از فضل بن موسی روایت می‌کرده است. ۲۱۰

باشان = قریه‌ای در مرو شاهجان. صورت‌های مختلف نام آن (باشان - فاشان -
قاشان) است. این دهکده در یک فرسنگی شهر هرمز فره پائین دست مرو واقع بوده. آب
هرمز فره به آنجا هدایت می‌شده و از این نهر مشروب می‌شده. از جمله بخشهایی است
که دارای مسجد جامع بوده است. یاقوت می‌گوید که در آن طایفه‌ای از اهل علم بودند

۲۰۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۴۵.
۲۰۴. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۴۵.
۲۰۵. یاقوت، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۴۶.
۲۰۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۵۳.
۲۰۷. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۶۱.
۲۰۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۶۵.
۲۰۹. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۶۶.
۲۱۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۷۳.

از جمله موسی بن حاتم الفاشانی محدث و همچنین ابوزید محمد بن محمد بن
احمد الفاشانی فقیه شافعی متوفی ۳۷۱ ه. ق. ۲۱۱

بالا = از قراء مرو ایرانیان آن را کوالا می‌نامند و ابوالحسن عمارة بن عتاب البالای
به این ناحیه منسوب است. ۲۱۲

بالقان = از قراء مرو است که در زمان یاقوت خراب شده بود و نهر بالقان در کنار
آن جاری بوده است که از انهار منشعب از مرغاب است. از بزرگان آن ناحیه، ابوالفتح
محمد بن ابی حنیفه النعمان بن محمد بن ابی عاصم البالقانی معروف به ابی حنیفه را
می‌توان نام برد. ۲۱۳

بجوار (بجور) = محله بزرگی در پائین شهر مرو و از این جهت به این نام معروف
گردیده بود که مقسم ماء این ناحیه نامش بجور بوده. در این محله آبی که از شهر جاری
شده و به سمت شمال می‌رفته، تقسیم می‌گشته. از منسوبان به این ناحیه ابوعلی حسن
بن محمد بن سهلان الخیاط البجوری از شیوخ صالح را می‌توان نام برد. ۲۱۴

بحیرآباد = از قراء مرو و از منسوبان بدانجا، ابوالمظفر عبدالکریم بن
عبدالوهاب البصیر آبادی محدث است. ۲۱۵

بخجر میان (بخجریان) = از قراء مرو نزدیک اندرابه در دو فرسنگی و در سمت
جنوب مرو واقع بود و لشکر بلخ در این محل فرود آمدند و یاقوت صورت دیگر ضبط
نام این قریه را بخجر میان آورده است. از منسوبان بدان، حفص بن عبدالحلیم
البخجریانی از راویان است که به حجاز و عراق مهاجرت کرد. یاقوت آنجا را خرابه
دیده که نتیجه حمله غزان در ۵۴۸ ه. ق. است. ۲۱۶

برارجان = به فارسی روح برادر و بگفته یاقوت برارقان یا برادر جان ضبط دیگر نام

۲۱۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱
ص ۷۲ و ج ۲ ص ۴۵۶؛ و نیز، اصطخری، مسالک و معالک، ص ۲۰۹؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان،
ص ۷۶؛ و نیز یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۶۸، ج ۳، ص ۸۴۴.
۲۱۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۷.
۲۱۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۸۰.
۲۱۴. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۹۷؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۶.
۲۱۵. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۱۲.
۲۱۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۳۲؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۸۱.

این محل می باشد. تختگاهی بزرگ در بالای نهر ماجان مرو است که جماعتی از بزرگان از جمله ابو محمد القاسم بن محمد بن علی بن حمزه البرار جانی امام محدث که پدرش نیز از مشاهیر محدثین است متوفی در سال ۲۹۲ هـ.ق را می توان نام برد.^{۲۱۷}

برز = از قراء مرو نزدیک کمسان، پنج فرسنگی مرو قرار دارد و از منسوبان به آن سلیمان بن عامر بن عمیر اکندی البرزی محدث است.^{۲۱۸}

برزن = از قراء مرو متصل به بزماقان در دو فرسنگی مرو و از منسوبان به آن ابو ابراهیم احمد بن عبدالواحد الکاتب البرزنی است. و برزن قریه دیگری است در مرو که به آن باغ و برزن هم می گویند که سابقاً به آن اشاره شد. این دو قریه متصل به یکدیگر در دو فرسنگی مرو واقعند.^{۲۱۹}

برسانچرد = از قراء مرو در سه فرسنگی مرو واقع است و خالد بن الجابره الاستلمی البرسنجودی از علماء تابعین منسوب و ساکن این ناحیه بود.^{۲۲۰}

برونچرد = قریه بزرگی در مرو نزدیک بیابان و از بزرگان آن ابو محمد بن طاهر بن العباسی البرونچردی است.^{۲۲۱}

بزماقان (برماقان) = از قراء مرو و از منسوبان به آن ابراهیم بن احمد بن عبدالواحد، الکاتب البرزماقانی متوفی بعد از ۳۰۰ هـ.ق را می توان نام برد.^{۲۲۲}

برزان = از قراء مرو است و آنقدر به مرو نزدیک است که یکی از محله های مرو به شمار می رود. در هنگام دیدار یاقوت از مرو این قریه خراب بوده و از بزرگان آن احمد بن بندون بن سلیمان البرزانی را وی حدیث و ادیب که از اصمعی روایت نقل کرده را می توان نام برد.^{۲۲۳}

بسینه = از قراء مرو در دو فرسنگی مرو واقع بوده و ابوداود سلیمان بن ایاسی البسینی المروزی از بزرگان حدیث منسوب بدانجا است.^{۲۲۴}

۲۱۷. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۴؛ و نیز بارتولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۶.

۲۱۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۶۲.

۲۱۹. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۶۳.

۲۲۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۶۵.

۲۲۱. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۹۷.

۲۲۲. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۹۴ و ۶۰۵.

۲۲۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۶۰۵.

بشبق = از قراء مرو و از منسوبان به آن، ابوالحسن علی بن محمد بن عباس بن احمد بن علی البشبقی و عارف نوقانی متولد بشبق است که در ۴۵۳ هـ.ق متولد و در ۵۴۴ هـ.ق در بشبق وفات یافته است.^{۲۲۵}

بشواذق = قریه ای در پنج فرسنگی شمال مرو و از بزرگان آن سلمه بن بشار البشواذقی برادر قاضی محمد بن بشار را می توان نام برد.^{۲۲۶}

بکرد = قریه ای از قراء مرو در فاصله سه فرسنگی مرو واقع است و از منسوبان به آن سلام البکردی است که ابو مسلم دستور به گردن زدنش را داد.^{۲۲۷}

بلاشجرد = از قراء مرو که با مرو چهار فرسنگ فاصله داشت و بنای آن را به بلاش بن فیروز نسبت می دهند، بلاشجرد در پشت قریه آلین یالین قرار داشته است.^{۲۲۸}

بلجان = دهکده ای در مرو و از منسوبان بدان محمد بن عبدالله بلجانی متوفی ۲۷۶ هـ.ق و یعقوب بن یوسف بن ابی سهل البلجانی الکمسانی است. بلجان و کمسان دو قریه نزدیک و متصل به یکدیگرند.^{۲۲۹}

بنان = قریه ای در مرو و از منسوبان به آن، ابو عبدالرحمن علی بن ابراهیم البنانی المروزی است که از خالد بن صبیح و خارجه بن مصعب حدیث شنید.^{۲۳۰}

نيسارقان = قریه ای از قراء مرو که تا مرو دو فرسنگ فاصله داشته. کوسارقان صورت دیگر ضبط نام این قریه است. از منسوبان بدانجا، ابو منصور الطیب بن ابی سعید بن الطیب الخلال النيسارقانی، متوفی ۵۳۲ هـ.ق است که از محدثین و رواة بوده است.^{۲۳۱}

۲۲۴. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۲۷.

۲۲۵. یاقوت، همان کتاب، ص ۶۲۸.

۲۲۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۶۳۵.

۲۲۷. یاقوت، ج ۱، ص ۷۰۵.

۲۲۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۰۸؛ بارتولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۸؛ طبری، الرسل والملوک، ج ۲، ص ۱۹۶۹؛ و نیز عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی، نیشابوری، تاریخ ثعالبی غرر... ترجمه محمد فضائلی ص ۳۷۵.

۲۲۹. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۱۲.

۲۳۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۴۱.

۲۳۱. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۴۶.

بنیرقان = قریه ایست نزدیک مرو، از منسوبان بدان جا، عبدالله بن الولید بن عفان البنیرقانی که از قتیبه بن سعید حدیث شنید. ۲۳۲

بوته = از قراء مرو منسوب به آن را بوتقی گویند و از جمله آنان، ابو الفضل اسلم بن احمد بن محمد بن فراشه البوتقی است که از ابی العباس احمد بن محمد بن محبوب المحبوبی و دیگران روایت نقل می کرد و از او ابوسععد النّقاشی روایت کرده وی متوفی به سال ۳۵۰ هجری است. ۲۳۳

بوزنجرد = قریه ای است از قراء مرو در جانب ریگزار، از بزرگان آن، ابواسحاق ابراهیم بن هلال بن عمرو بن سیاوش الهاشمی البوزنجردی که حسن بن شقیق و سوسقانی و دیگران از وی روایت نقل کرده اند. در سال ۲۸۹ هجری وفات یافته است. ۲۳۴

بوزنشاه = در چهار فرسنگی مرو بوزنشاه کهنه واقع بود که پس از ویرانی مردم آن به بوزنشاه نو رفتند از منسوبان بدانجا ضرار بن عمرو بن عبدالرحمان بوزنشاهی از تابعین بود که از ابن عمرو روایت می کرد. ۲۳۵

بهار = قریه ای است در دو فرسنگی مرو که آن را بهارین نیز گفته اند و از منسوبان بدانجا، رقاد بن ابراهیم البهاری متوفی بسال ۲۴۶ هجری است. ۲۳۶

پرکدر = قریه ای از قراء مرو بر کرانه رود مرغاب قرار دارد، این ده قهندزی استوار داشت، مردم این ده اغلب گبرند که آنان را به افریذیان می نامند. ۲۳۷

تلیان = از روستاهای مرو که از بزرگان آن حامد بن آدم التلیانی المروزی محدث است که از عبدالله بن المبارک و دیگران حدیث نقل می کرد و از وی محمد بن عصام المروزی و دیگران روایت کرده اند. وی بسال ۲۳۹ هجری وفات یافت. ۲۳۸

توث = از دهکده های مرو و از منسوبان بدان، ابوالفیض بحر بن عبدالله بن بحر توثی مروزی وی از ادبا و شاگردان ابی داوود سلیمان بن معد و همچنین جابر بن یزید

۲۳۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۴۹.

۲۳۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۵۵.

۲۳۴. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۵۶.

۲۳۵. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۵۷.

۲۳۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۶۷.

۲۳۷. حدود العالم، تصحیح مینورسکی، ص ۱۷۰.

۲۳۸. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۸۷۳.

ابوالصلت التوثی است. ابوسعید سمعانی گوید بیشتر مردم آن را توث گویند ولی توث هم گفته اند. ۲۳۹ و ابومنصور التوثی المروزی محدث و عبدالواحد بن محمد بن عبدالجبار التوثی مروزی از فقها و بزرگان این ناحیه است.

تویک = محله ای در مرو از آن محل ابو محمد احمد بن اسحاق السّکری التویکی را می توان نام برده. ۲۴۰

جرجسار = از قراء مرو است. ۲۴۱

جصین = محله ای در مرو که مقبره بریده بن الحُصیب الاسلمی و الحکم بن عمرو الغفاری در آنجا واقع بوده است. ۲۴۲

جوبار = به فارسی یعنی نهر کوچک یا محل جریان آب. دهکده ای در مرو و آن را جوبار بوینه و بونیک نامند از منسوبان بدان ابو محمد عبدالرحمن جوباری (بونجی) است که ابوسعید نام وی را از شیوخ خود آورده وی بعد از سال ۵۳۰ هجری در گذشته است. ۲۴۳

حفصاباد = دهکده ای در مرو که رود معروف به کوال بدان منسوب است. جوی یا رود کوال از نهرهای منشعب از مرغاب است و اطراف این نهر قریه های زیادی وجود دارد و از مهمترین این قریه ها حفصاباد می باشد و از این جهت نهر کوال به کوال حفصاباد معروف می باشد. ۲۴۴

حلسدان = محلی میان دو مرو که نیزک ترک در آنجا با یزدگرد آخرین شاه ساسانی جنگ کرد و او را مجبور به فرار کرد. ۲۴۵

حوض رزام = کوی مشهوری است در مرو که به نام رزام بن ابی رزام المطوعی الرزامی معروف است که همراه عبدالله بن المبارک جنگ کرد و اسلام آورده بود. ۲۴۶

۲۳۹. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۸۸۹ و ص ۸۹۱.

۲۴۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۹۰۱.

۲۴۱. یاقوت، همان کتاب، ج ۲، ص ۵۵.

۲۴۲. یاقوت، همان کتاب، ص ۸۴؛ و نیز عبدالعزیز البکری الاندلسی، معجم ما استعجم، ج ۱، قاهره

۱۳۶۴، ص ۳۸۴.

۲۴۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۱۳۹.

۲۴۴. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۹۵ و ج ۴ ص ۳۱۵.

۲۴۵. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۵، ص ۲۱۵۱.

خُسرآباد = دهکده‌ای در مرو بر دو فرسنگی از آن واقع است.^{۲۴۷}

خُسر و شاه = قریه‌ای در دو فرسنگی مرو. از منسوبان آن، ابوسعید محمد بن احمد بن علی بن مجاهد خسر و شاهی از شیوخ ابوسعید بوده و ابوالمظفر سمعانی از وی حدیث نقل کرده است.^{۲۴۸} وی بسال ۴۷۲ ه‍.ق تولد یافته است.

خَوْجَان = از دهکده‌های قدیم مرو است با سه فرسنگ فاصله تا مرو. ساکنین آنجا آن را حَجَّان می‌گفتند. از منسوبان بد آنجا، ابوالحارث اسد بن محمد بن یحیی الخوجانی است که از ابن المقری روایت شنید و محمد بن علی بن منصور بن عبدالله بن... السنجی الخوجانی برادر عقیق الاکبر است. در این قریه شیخ صدوق ثقه بزرگ اسلامی مسکن داشت و در نیشابور وفات یافت. از وی بزرگانی چون سمعانی و الزاهری و جعفر اکتبی در مرو روایت شنیدند و ولادت شیخ صدوق در مرو در نیمه شعبان ۴۹۹ ه‍.ق و وفاتش در ۵۳۸ ه‍.ق بود.^{۲۴۹}

دُریقان = از قراء مرو در پنج فرسنگی مرو واقع شده و از منسوبان بد آنجا حریب الدر بیقانی است که از ابانعم یونس بن نافع المروری روایت شنید و از وی محمد بن عبیده النافقانی متوفی ۳۰۰ ه‍.ق روایت نقل کرده.^{۲۵۰}

در سینان = قریه‌ای در چهار فرسنگی شمال مرو و از منسوبان آن، عبدان بن سنان الدر سینانی است.^{۲۵۱}

دَرَبَجَق = دهکده‌ای است در یک فرسنگی مرو.^{۲۵۲}

دزق = در مرو چند دزق وجود دارد که عبارتند از:
دزق حفص و از منسوبان آن علی بن خشرم دزقی،
دزق شیرازاد.

دزق باران.

۲۴۶. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۶۲ و ص ۷۷۵.

۲۴۷. همان کتاب، ص ۴۴۱.

۲۴۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۴۳.

۲۴۹. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۸۸.

۲۵۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۶۴.

۲۵۱. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۶۷.

۲۵۲. یاقوت، همان کتاب، ص ۵۷۲.

دزق مسکین.

از منسوبان به دزق مسکین، ابوالمعالی حسن بن محمد بن ابوجعفر بلخی دزقی قاضی و از شیوخ ابوسعید بوده است ولی بسال ۵۴۸ ه‍.ق وفات یافت.^{۲۵۳}

دستجرد = دهکده‌ای است در مرو نزدیک ریگزار مرو. در مرو دو قریه با این نام وجود دارد. از منسوبان آن، ابو محمد سعد بن محمد بن ابی عبید الدستجردی راوی و متوفی مرو در تاریخ رمضان سال ۵۵۲ ه‍.ق وی از صوفیان و فقهای به نام زمان خود بود.^{۲۵۴}

دولاب = روستایی است در نزدیکی جیرنج و چون دولاب به معنی چرخ چاه است می‌توان نتیجه گرفت که بخشی از اراضی این ناحیه به وسیله چرخ چاه آبیاری می‌شود.^{۲۵۵}

رسکن = از قریه‌های مرو است در دوازده فرسنگی قصر احنف قرار دارد.^{۲۵۶}

رودبار = دهکده‌ای است در مرو نزدیک جیرنج. یاقوت می‌گوید در ناحیه مرو نزدیک قرینین (برکدز) جایگاهی است که در بالای دولیب قرار دارد، که به دژ حسارک معروف است و این دژ در رودبار واقع است. باید توجه داشت که قرینین نزدیک دولاب است و از اینجا می‌توان دریافت که باید فاصله رودبار تا مرو زیاد باشد.^{۲۵۷}

زاربان = از قراء مرو در یک فرسنگی آن.^{۲۵۸}

زغندان = قریه‌ای نزدیک سنج و از قراء مرو در شش فرسنگی مرو قرار دارد.^{۲۵۹}

زَمَلِق = قریه‌ای نزدیک سنج و از قراء مرو. در زمان یاقوت خراب بوده است.^{۲۶۰}
زَمَلِکَان = به قولی دهکده ایست در مرو، در معجم البلدان ذیل زملکان تنها از دو ناحیه یکی در بلخ و دیگری در دمشق اسم برده است.^{۲۶۱}

۲۵۳. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، صفحه ۵۷۲.

۲۵۴. یاقوت، همان کتاب، ص ۷۵۴.

۲۵۵. بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۵.

۲۵۶. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۵، ص ۲۱۶۸.

۲۵۷. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۳۱؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۵.

۲۵۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۹۰۷.

۲۵۹. یاقوت، همان کتاب، ص ۹۳۰.

۲۶۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۹۴۴.

زندان = دهکده ایست در مرو. ۲۶۲

زُولاه = قریه ای در سه فرسنگی مرو و از علماء منسوب بدان، محمد بن علی بن محمود بن عبدالله التاجر الزولاهی معروف به الکرّاعی و او نوه دختری غانم احمد بن علی بن الحسین کرّاعی محدث بود و از وی روایت کرده بود. از شیوخ ابوسعید بوده و در بیستم شوال ۴۳۲ در مرو متولد و در ۵۲۵ هـ ق وفات یافته است. ۲۶۳

ساجرد (ساسنجر د) = دهکده ای در چهار فرسنگی مرو نزدیک باشان (فاشان) در

بین ریگزار قرار دارد. ۲۶۴

سُکندان = از قراء مرو. ۲۶۵

سَگه صَدَقه = از محله های مرو است. ۲۶۶

سَلْمَانان = از قراء مرو است. ۲۶۷

سینان = قریه ای از قراء مرو است جماعت کثیری از بزرگان بدان منسوب بوده اند از آن جمله المغلس بن عبدالله الصّبی السّینانی المروزی که از تابعین بوده و از ابونمیلد یحیی بن واضح روایت نقل کرده است، و ابو عبدالله فضل بن موسی السّینانی که از ائمه حدیث به شمار می رفته است. ۲۶۸

شابرنج (شبرنج) = از نواحی مرو، کشت و برز این ناحیه بر آب رود مرو بوده است در سه فرسنگی مرو در بین صحرا واقع و برخی از رواة بدان منسوب بوده اند. ۲۶۹

شائسه = از قراء مرو در دو فرسنگی مرو قرار داشته و از منسوبان آن شابسقی است. ۲۷۰

شَابُور تَزَه = از قراء مرو و ابن سعد می گوید که تعدادی از وزراء بدان منسوبند. ۲۷۱

شِاوان = از قراء مرو در سه فرسنگی مرو قرار داشته و از منسوبان آن ابو حامد احمد بن محمد بن جعفر الشاوانی، راوی و همچنین حفید ابوالحسن بن محمد حامد الشاوانی است و ابوسعید او را از جمله شیوخ خود ذکر کرده است. ۲۷۲

شِاوشاباذ = از قراء مرو است. ۲۷۳

شِاوشکان = در چهار فرسنگی مرو در همان جهت ده خرق یعنی سمت جنوب غربی مرو قرار داشته. در زمان یاقوت این روستا شکوفان و پر درخت توصیف شده و مرکز تولید ابریشم بوده است، خود یاقوت آنجا را به چشم دیده. ۲۷۴

شَمهین = سمعانی می گوید که از قراء مرو است و دو فرسنگ با مرو فاصله دارد و بسیاری از رواة بدانجا منسوبند. ۲۷۵

شیر نخجیر (شیر نخشیر)، از توابع مرو واقع در سه فرسنگی آن. ۲۷۶

صهبه = از روستاهای مرو شاهجان. ۲۷۷

عبدان = دهکده ایست در مرو از منسوبان بدان، ابوالقاسم عبدالحمید بن عبدالرحمان بن احمد عبدانی معروف به ابوالقاسم خواهرزاده، زیرا وی پسر خواهر قاضی علی بود و از دایی خود قاضی ابوالحسین علی بن حسن دهقان روایت کرده است. ۲۷۸

فاز (فز) = به معنی نجات یافته از بلا است، دهکده ای است در مرو و از منسوبان بدان، ابوالعباس محمد بن فاضل بن عباسی فازی مروزی است که از علی بن خُجر روایت کرد و همچنین ابوسوار محمد بن احمد بن عاصم مروی از وی روایت دارد. ۲۷۹

۲۷۱. همانجا.

۲۷۲. یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۴۰

۲۷۳. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۴۵.

۲۷۴. یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۴۵؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۸.

۲۷۵. یاقوت، همان کتاب، ص ۳۲۵.

۲۷۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۳۰۲.

۲۷۷. یاقوت، همان کتاب، ص ۴۳۴؛ و نیز، مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۷۲.

۲۷۸. یاقوت، همان کتاب، ص ۶۰۳.

۲۶۱. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۴۴.

۲۶۲. یاقوت، همان کتاب، ص ۹۵۰.

۲۶۳. یاقوت، همان کتاب، ج ۲، ص ۹۵۹.

۲۶۴. یاقوت، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۱.

۲۶۵. یاقوت، همان کتاب، ص ۱۰۸.

۲۶۶. یاقوت، همان کتاب، ص ۱۰۸.

۲۶۷. یاقوت، همان کتاب، ص ۱۲۱.

۲۶۸. یاقوت، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۲۰.

۲۶۹. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۲۵؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۸۱.

۲۷۰. یاقوت، همان کتاب، ص ۲۲۶.

فیروزآباد خرق = دهکده ایست در سه فرسنگی مرو. ۲۸۰

کمسان = از قراء مرو در پنج فرسنگی مرو واقع است. ۲۸۱

لین = دهکده ای است در مرو واقع در کنار جوی آلین در چهار فرسنگی مرو. لین به معنی نرم و ضد خشن است. از منسوبان بدان محمد بن نصر بن حسین بن عثمان لینی است که ابن مبارک از وی روایت کرده و بسال ۲۳۳ هجری در گذشته است. سمعانی گوید که من در مرو دهکده ای به نام لین نمی شناسم و شاید آلین باشد. ۲۸۲

مهر بند قشای = و عامه آن را بند گشای می گویند، در سه فرسنگی مرو واقع است از منسوبان بدان عبدالله محمد بن الحسن بن الحسن المهر بند قشایی. ۲۸۳

مهر یجان = دهکده ای است در مرو از منسوبان بدان مطرب بن عباس بن عبدالله بن جهم بن مره بن عیاض مهر یجانی وی تابعی بود و عثمان بن عفان را دیدار کرده بود و عثمان وی را به درازی عمر دعا کرد از این روی ۱۳۵ سال بزیست و در زمان نصر بن سیار در مرو وفات یافت. ۲۸۴

هرمز غند = از دهکده های مرو بر پنج فرسنگی مرو واقع است و از بزرگان آن عبدالحکم بن میسره الهرمز غندی، از محدثین بنام بوده است. ۲۸۵

هفر فر = از قراء مرو یا قوت از سدیدی خطیب بزرگ نقل می کند که این قریه محدثان زیادی را موطن بوده است. ۲۸۶

فهرست منابع

باتوجه به گستردگی موضوع مقاله، نگارنده الزاماً مأخذ زیادی را برای دستیابی به صحیح ترین اطلاعات، مورد بررسی، مطالعه و فیش برداری قرار داد. فهرستی که ذیلاً ارائه می گردد تنها منابع و مأخذی است که به هنگام نوشتن مقاله از مطالب مندرج در آنها چه بصورت استفاده کلمه به کلمه - که ذیل هر صفحه پانویشت داده شده - و چه بصورت نقل از مضمون استفاده شده است.

۱ = آبیاری در ترکستان و بو. بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰

۲ = آثار البلاد و اخبار العباد، ذکر یا القزوی، بیروت، ۱۳۸۰ هجری

۳ = احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه علیقلی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ۱۳۶۱

۴ = اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ابن اثیر، ترجمه باستانی پاریزی، دانشگاه تهران ۱۳۴۸

۵ = اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطر و شفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱

۶ = البلدان، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی بن واضح یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶

۷ = التنبیه والاشراف، ابو الحسن مسعودی، ترجمه ابو القاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹

۸ = امپراطوری صحرانوردان، رنه. گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳

۹ = ایران از آغاز تا اسلام، ر. گیرشمن، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷

۱۰ = ایران در زمان ساسانیان، آرتور. کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا، ۱۳۵۱

۱۱ = برگزیده مشترک یا قوت حموی، یا قوت حموی، ابن سینا، ۱۳۴۷

پژوهشگاه علوم انسانی
مطالعات تاریخی و جغرافیایی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۷۹. یا قوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۸۴۱؛ بار تولد، آبیاری در ترکستان، ص ۷۵
۲۸۰. یا قوت، همان کتاب، ص ۹۲۸
۲۸۱. یا قوت، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۷۳
۲۸۲. یا قوت، همان کتاب، ص ۳۷۵
۲۸۳. یا قوت، همان کتاب، ص ۶۹۸
۲۸۴. یا قوت، همان کتاب، ص ۷۰۰
۲۸۵. یا قوت، همان کتاب، ص ۹۶۸
۲۸۶. یا قوت، همان کتاب، ص ۹۷۸

- ۱۲ = تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، بر تولد. ایشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، مریم میراحمدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۹
- ۱۳ = تاریخ ایران گمبریج، جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، امیر کبیر، ۱۳۶۶
- ۱۴ = تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، آلفرد فن گوتمید، ترجمه کیکا ووس جهانداری، انتشارات علمی، بی تا
- ۱۵ = تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تصحیح مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱
- ۱۶ = تاریخ تمدن ایران، برخی از مستشرقان اروپا، ترجمه جواد محبی، تهران، ۱۳۳۹
- ۱۷ = تاریخ ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، ترجمه محمد فضائلی
- ۱۸ = تاریخ حبیب السیر، غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، زیر نظر دبیر سیاقی، خیام، ۱۳۳۳
- ۱۹ = تاریخ روایت الصفا، میر محمد بن برهان الدین خواندشاه (میر خواند)، انتشارات خیام، ۱۳۳۸
- ۲۰ = تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲
- ۲۱ = تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیر کبیر، ۱۳۳۹
- ۲۲ = ترکستان نامه، و. و. بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲
- ۲۳ = تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳
- ۲۴ = تقویم البلدان، ابوالفداء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹

- ۲۵ = جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله همدانی، به اهتمام احمد آتش، انجمن تاریخ ترک آنکارا، ۱۹۶۰
- ۲۶ = جغرافیای تاریخی ایران، و. و. بار تولد، ترجمه حمزه سردادور، اتحادیه، ۱۳۰۸
- ۲۷ = جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، گی، السترنج، ترجمه محمود عزفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷
- ۲۸ = جغرافیای حافظ ابرو، ربیع هرات، حافظ ابرو، به کوشش مایل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹
- ۲۹ = حدود العالم من المشرق الى المغرب، با مقدمه بار تولد و حواشی مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، کابل، ۱۳۴۲
- ۳۰ = خراسان بزرگ، احمد رنجبر، امیر کبیر، ۱۳۶۳
- ۳۱ = روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، معین الدین محمد زمچی اسفزاری، تصحیح محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹
- ۳۲ = ریاضی السیاحه، حاجی زین العابدین شیروانی، تصحیح اصغر حامد ربانی، کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۹
- ۳۳ = ریحانة الادب، محمد علی مدرس، کتابفروشی خیام، چاپ سوم، بی تا
- ۳۴ = زین الاخبار، ابوسعید عبدالرحمن بن الضحاک گردیزی، ترجمه عبدالرحمن حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷
- ۳۵ = سفرنامه، ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی رواز، ۱۳۳۵
- ۳۶ = شهرستان های ایران، مارگوارت، رزم، ۱۹۳۱
- ۳۷ = صورة الارض، ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵
- ۳۸ = فتوح البلدان بخش مربوط به ایران، احمد بن یحیی البلاذری، ترجمه آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
- ۳۹ = فرهنگ آندراج، محمد پاشا متخلص به شاد، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۵

۴۰ = کتاب الخراج، ابی الفرج قدامه، ترجمه حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۵۳

۴۱ = گزیده مقالات تحقیقی، و.و. بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، امیر کبیر،

DSI ۱/۲

۱۳۵۸

۴۲ = مسالک و ممالک، اصطخری، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی

و فرهنگی، ۱۳۶۸، ۱۵۴، ۳۵۲، ۶ الف ۹۳/۵

۴۳ = معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی الرومی

البغدادی، اسدی، تهران ۱۹۶۵

۴۴ = معجم ما استعجم، ابی عبید عبدالله البکری الاندلسی، قاهره، ۱۳۶۴ هـ ق

۴۵ = مفاتیح العلوم، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، ترجمه

حسین خدیو جم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۲

۴۶ = منتهی الارب، عبدالرحیم صفی پوری، کلکته ۱۳۹۶ هـ ق

۴۷ = میراث ایران، ا. جی، آربری، ترجمه بیرشک و...، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

DSR ۶۵/۱۴

۱۳۴۶

۴۸ = میراث باستانی ایران، ریچارد.ن. فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه

DSR ۶۵/۱۴

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴

۴۹ = نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر، شمس الدین انصاری دمشقی، ترجمه

سید حمید طبیبیان، فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷

۵۰ = نزهت القلوب، حمد الله مستوفی، به اهتمام دبیر سیاقی، بی جا، ۱۳۳۶